

# شرح رساله شریفہ نند صالح

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(قسمت ششم: شرح خدمت تا پایان شرح تعظیم امر و نہی)

# فہرست

(مقن ویراستہی بیانات، تلفیق دو شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ ہ.ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (قسمت ششم)

صفحہ

عنوان

|         |                     |
|---------|---------------------|
| ۵.....  | شرح خدمت            |
| ۵۵..... | شرح مواضع تہم       |
| ۵۹..... | شرح تعظیم امر و نہی |
| ۷۰..... | خلاصہ صفات مؤمنین   |

## مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رساله شریفه پندصالح.....۷۳

اول (شرح مقدمه، فکر و تحقیق، دلایل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت)

دوم (شرح ایمان، ذکر و فکر)

سوم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سر)

چهارم (شرح اخلاق، مراقبه و محاسبه، یادمرگ، امل، توبه و انابه، حیا، خوف و رجاء)

پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعه، محبت و ترحم، رقت، فراست، غضب

و شهوت، شجاعت، همت، فتوت، غیرت، خشم، کظم غیظ، عفو و احسان، تهوور،

جبن، کینه، عداوت، ظلم، شهوت، عفت، شره و خمود، توکل، تسلیم و رضا، شکر،

احسان والدین، وفا، قناعت، استغنا، طمع، سخا و حرص، حلال، مکر، خدعه،

طلغیان، جزع و حسد)

\* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

\* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

\* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه فرمایید.

## شرح خدمت<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

برادران من، مؤمنین از جهت بستگی و لطیفه‌ی ایمان که روی ایشان به خداست آئینه‌ی یکدیگر و فرزندان معنوی محمد ﷺ و علی ﷺ و با یکدیگر برادر روحانیند که تن‌هاشان متعدّد و روان‌های آنها یکی است و بر حسب عهد و پیمانی که بسته‌اند خدمت و مواسات با برادران لازمه‌ی محبت و ایمان است. نیکی به آنها عبادت و مخالفت و بدی معصیت است. قدر یکدیگر را بدانید و صورتاً و معنأ در خدمت هم بکوشید و لطیفه‌ی ایمان را به آن قوی نمایید که خوش نمودن دل مؤمن خشنودی مولی و مایه‌ی آسایش و پیشرفت کار آخرت و دنیا است. باید از دیدن یکدیگر خوش باشید و از گفتار هم بهره بردارید و ملاقات به سلام و سلامتی و مصافحه نمایید و به دعا و استغفار و محبت درباره یکدیگر از هم جدا نشوید که مصافحه با مؤمن بدون غرض نفسانی به یاد آوردن پیمان خدایی و بیدار کردن دوستی ایمانی است.<sup>۲</sup>

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره اول تاریخ‌های ۱۳۷۶/۱۱/۲۳ و ۱۳۷۶/۱۱/۳۰ و ۱۳۷۶/۱۲/۷ ه. ش. و دوره دوم تاریخ‌های ۱۳۸۷/۷/۲۵ و ۱۳۸۷/۸/۲ و ۱۳۸۷/۸/۹ و ۱۳۸۷/۸/۱۶ و ۱۳۸۷/۸/۲۳ و ۱۳۸۷/۸/۳۰ و ۱۳۸۷/۹/۱۴ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۵۶-۵۴.

بخشی است از کتاب پندصالح. رساله‌ای که هم راهنمای اعمال ما و هم راهنمای افکار و اعتقادات ماست.

این فصل که به نام خدمت عنوان شده و تقریباً ربعش یا کمتر خوانده شد شرح مفصّلی دارد. مثل فصل آخر پندصالح که خلاصه صفات مؤمنین در آن است، در اینجا هم خدمت مؤمن به مؤمنین ذکر شده که در واقع لازمه داشتن آن صفات، انجام این اعمال است. آنچه در این فصل گفته شده به ما کمک می‌کند که آن صفات را به دست بیاوریم، با این توضیح که رابطه بین عمل و اعتقاد چنین است که وقتی اعتقاد قوی باشد عمل را به دنبال خودش می‌کشد. وقتی هم کسی مقید به انجام اعمال باشد تدریجاً اعتقاد و ایمان به دنباله‌اش می‌آید. کسی که ایمانش قوی است، اعتقادش قوی است، نمازش را منظم و سر موعد می‌خواند و دستورات و حتی مستحباتی را هم که گفته شده انجام می‌دهد، چون اعتقاد دارد و از این کار لذت می‌برد. حالا اگر کسی اعتقاد و ایمانش به درجه اعلا قوی نشده، در حدّ همان ایمانی که دارد اعمالی را انجام می‌دهد؛ مثلاً اگر نمازش را به موقع بخواند (ولو به اصطلاح همین لقلقه زبان هم باشد)، دعاهایش را بخواند، تدریجاً آن اعتقاد و ایمان در او ایجاد می‌شود و بالاخره به مرحله‌ای می‌رسد که از عمل لذت می‌برد.

در این فصل می‌فرمایند چه بکنیم. خلاصه صفات هر مؤمن در

آخر کتاب گفته شده، در اینجا می‌فرمایند اعمالش اینطور است.

خدمت به برادران از ارکان و از اجزای بیعتی است که کردیم. در اینجا این رکن بیعت را توضیح می‌دهند که چه باید بکنیم. بطور کلی خدمت، محبت کردن به برادران ایمانی و تسهیل کار آنهاست. فراهم آوردن آسایش برای آنها است که این مطلب و این هدف در تمام طول زندگی ما باید مورد عمل باشد. آداب خدمت هم چه در اینجا، چه در دیگر کتب، همه برای همین حصول آسایش و راحتی مؤمن است. در واقع صفات یا علائمی که برای مؤمن بیان شده، آنها را باید رعایت کنیم. به این معنی که فکر کنیم هر مؤمنی با بیعتی که با پیامبر کرده است، این بیعت، بیعت با خداست. وقتی که خدا به پیغمبر می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ**، کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت کرده‌اند، پس این بیعت در واقع بیعت با خداوند است. همین بیعت را و همین اختیار را پیغمبر به علی سپرد، وقتی که فرمود: **أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ**، من و علی پدر و مادر، ابویان، این اُمت هستیم، بنابراین بیعتی که با مولی کرده‌ایم، بیعتی است که با خدا کرده‌ایم؛ یعنی در مقابل خدا متعهد شده‌ایم که به بندگانش، به خصوص بندگان مؤمنش خدمت کنیم.

۱. سوره فتح، آیه ۱۰.

۲. بحار/الانوار، مجلسی، مؤسسه الوفا بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۳، ص ۲۵۹.

البته اینکه خدمت چگونه است، آن نکته دیگری است. بارها گفته شده که مثلاً اگر دیدید کسی خدای نکرده می‌خواهد دزدی کند، ولی نردبانش شکسته، حال اگر بایستید نردبانش را درست کنید، این خدمت نیست. خدمت یعنی کمک به مؤمن برای انجام وظیفه‌ی الهی. البته همین کار را اگر به عنوان کمک در منزلش بکنید، این خدمت است. خدمت هم اندازه ندارد، اندازه‌اش، یعنی بزرگی و کوچکی آن، بستگی به نیت شماست که به چه نیت این خدمت را می‌کنید. در اخبار آمده که از صفات مؤمن، یکی این است که خود دیدن مؤمن، ایمان را زیاد می‌کند، به دل روشنی می‌بخشد. خیلی اوقات، غیر از مسائل ایمانی، خیلی طبیعی است که در زندگی معمولی هم وقتی یک دوست صمیمی را ببینید چهره‌تان بشاش می‌شود و نشان می‌دهد که از دیدن او خوشحالید و بالعکس اگر کسی را ببینید چهره‌تان در هم می‌رود. حالا وقتی مؤمن که می‌دانید همان بیعتی که شما با خداوند کردید، او هم همان بیعت را با خداوند کرده و به همان اندازه که شما ارتباط دارید او هم بیشتر یا کمتر ارتباط دارد، به هر جهت دارای همان ارتباط است، دیدن این برادر خودبه‌خود به اصطلاح روانشناسی تداعی معانی می‌کند، یعنی شما را به یاد بیعتی که کرده‌اید می‌اندازد، به یاد تعهداتی که در برابر خداوند دارید، می‌افتید. یادتان می‌آید از رحمتی که خداوند به شما

وعده کرده و مثلاً فرموده است: فَادْكُرُونِي اَدْكُرْكُمْ<sup>۱</sup>، به یاد من بیایید من هم به یاد شما می‌آیم و یا امر کلی که فرموده است: سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضِي<sup>۲</sup>. به یاد اینها دلتان شاد می‌شود، نیرویتان بیشتر می‌شود. خداوند هم از این راضی است، یعنی مایل است به اینکه بندگانش اینطور باشند، به هم کمک کنند. خداوند می‌فرماید مخلوق من، بندگانی که آفریدم به منزله‌ی اعضای خانواده‌ی من هستند. چطور اگر به یک عضو خانواده‌ای خدمت بکنید، او نه تنها ممنون می‌شود، بلکه اعضای خانواده‌ی او هم به شما خوش‌بین می‌شوند و خدمت می‌کنند. مؤمنین یک خانواده هستند، خانواده‌ی ایمانی. همه با هم برادرند، برادر ایمانی. بنابراین وقتی خدمتی بکنید رضایت خداوند را هم جلب کرده‌اید.

فرموده‌اند مؤمنین همگی بستگی و به اصطلاح توسّلی به عروۃ‌الوثقی دارند و از آن جهت همه با هم در اتّصالند. برادرند و همه رویشان به جانب خداست؛ یعنی طناب الهی را که گرفتند هم با دست، جلو می‌روند و هم طناب آنها را به مقصد می‌کشاند. رویشان به جانب خداست، همه آئینه‌ی یکدیگرند. نه تنها مؤمنین آئینه‌ی یکدیگرند بلکه فرشتگان هم در واقع برای همه‌ی مردم مؤمن آئینه هستند.

در حدیث فرموده‌اند که از علائم مؤمن این است که نگاه به او

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۱۰.



شما را به یاد خدا می‌اندازد؛ شما اگر به آئینه نگاه کنید (آئینه معنوی دلتان) می‌بینید که یاد خدا در اوست، مؤمن را هم که می‌بینید به همین صورت است. دلش را می‌بینید که به یاد خداست. مؤمنین آئینه یکدیگرند برای اینکه فرمودند همه آنها برادران معنوی‌اند. در فرمایش پیغمبر که **أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ**، من و علی ابوی این امت هستیم، نبوت جنبه‌ی فاعلیت دارد و ولایت جنبه قابلیت. جنبه‌ی نبوت دستور می‌دهد که نماز را چطور بخوانید و چگونه روزه بگیرید، جنبه‌ی ولایت می‌گوید نماز را طوری بخوانید که دلتان در تمام مدت به یاد خدا باشد. وقتی می‌گویید: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**<sup>۲</sup>، خدایا فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌خواهیم، باید احساس کنید که مخاطب شما جلوی رویتان است و می‌شنود و احساس می‌کند. البته ما می‌دانیم خدا همه جا هست، هر جا حرف می‌زنیم، جزئی‌ترین حرفی که می‌زنیم، می‌داند. این جنبه‌ی ولایت است.

در واقع شریعت و طریقت به منزله‌ی دو بازو هستند که از آستین پیراهن و کت بیرون آمده و متعلق به یک نفر است. همه‌ی مؤمنین، یعنی آنهایی که بیعت کردند با هم برادرند. هر برادری وقتی برادر دیگرش را می‌بیند بدون اینکه خودش توجه کند بطور ناخودآگاه

۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۹۵.

۲. سوره فاتحه، آیه ۵.

در ذهنشان تداعی می‌شود که هر دو از یک منبع هستند، احساس یگانگی و احساس مهربانی بین آنها ایجاد می‌شود. گرچه تن‌ها متعدّد و هر کدام بدن خاصی دارد ولی روحی که آن بدن‌ها را می‌گرداند همه با هم بستگی دارند. البته این بستگی باید علائم خاصی داشته باشد. یکی از علائمش این است که مؤمن از شادی و خوشی برادر مؤمنش خوشحال می‌شود. در صورت ظاهرش، وقتی از آن سطح عالی پایین‌تر را بنگریم، در زندگی عادی وظیفه هر برادر مؤمن است که در جشن و سرور برادر مؤمنش به او تبریک بگوید و در موقع ناراحتی و عزای وارد شده به او، برای همدردی و تسلیت شرکت نماید. وقتی این عمل را انجام بدهد، کم‌کم احساس دل‌بستگی پیدا می‌کند که می‌گوید:

چنان بسته است جان تو به جانم

که هر چیزی که اندیشی بدانم

نقل است که عده‌ای از جمله عمر در خدمت علی علیه السلام به دیدن اویس قرن رفتند. در ضمن ملاقات، بین صحبت‌ها اویس عمر را مخاطب قرار داد و دست برد به طرف دهان خودش، نشان داد که دندان ندارد. گفت شما چطور مدّعی هستید که دوست پیغمبر هستید؟ مگر در جنگ أحد دندان پیغمبر نشکست؟ چرا دندان شما سالم ماند؟ و افزود: همان روزی که دندان رسول خدا شکسته شد، دندانم درد گرفت، فهمیدم که دندان محبوبم درد می‌کند. دندانم را کشیدم و بیرون

انداختم. البته این عالی‌ترین درجه است. منظور اینکه در دوستی و مهربانی و یکدلی به اینجا می‌رسند. کمک کردن به برادر مؤمن و هر نوع نیکی برای او عبادت است و مخالفت و بدی معصیت، خوبی کردن اینقدر است که همه می‌دانید بدی‌ها را هم غالباً می‌دانید، حتی بدی‌ها غالباً به صورت گناه ذکر شده است. مثلاً غیبت گناه بزرگی است به خصوص اگر برای برادر مؤمن باشد. خفیف کردن برادر مؤمن، ظن بد داشتن، گمان بد بردن نسبت به برادر مؤمن گناه است، إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِئْمٌ<sup>۱</sup>. این داستان را قبلاً گفته‌ام. در زمان پیامبر ﷺ خیلی شایعه می‌کردند. یک بار درباره عایشه این کار را کردند و توجه نکردند که شایعه‌ای را پخش می‌کنند که توهین به مؤمنی است که عایشه باشد و بالاتر از آن توهین به پیغمبر است، نسبت به حرم پیغمبر است و توهین به بنده خدای دیگری که به رابطه‌ای متهمش می‌کنند. آیات مفصّلی در این باره آمده که داستانش عبرت‌انگیز است. إِنَّ الَّذِينَ يُجْبُونَ أَنْ يُشَيعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ<sup>۲</sup>، کسانی که دلشان می‌خواهد که بدنامی برای مؤمنین درست کنند، برای آنها عذابی سخت است.

در اینجا وقتی ایشان این مطالب را مرقوم فرمودند، مثل اینکه

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲. سوره نور، آیه ۱۹.

قلم یکسره تحت تأثیر آن روحیه‌ی ایشان و آن انس و علاقه‌ای که به برادران ایمانی خود داشته‌اند قرار گرفته لحن کلام خویش را عوض می‌کنند و می‌فرمایند: «قدر یکدیگر را بدانید».

در واقع پایین آمده و با لحن محبت‌آمیز فرموده‌اند این کار را بکنید. البته معنأ همه‌ی این مطلب یکنواخت است ولی سبک بیانشان در اینجا نشان‌دهنده‌ی آن است که این مطلب با احساسشان برخورد داشته است. این است که بعد از آن بیاناتی که به صورت خبری فرمود، یک مرتبه خطاب امری دوستانه کرده و می‌فرماید:

**قدر یکدیگر را بدانید و صورتاً و معنأ در خدمت هم بکوشید و لطیفه‌ی ایمان را به آن قوی نمایید که خوش نمودن دل مؤمن خشنودی مولی و مایه‌ی آسایش و پیشرفت کار آخرت و دنیا است.**

اینجا دیگر امر خاصی است. مثل اینکه منبع فکری و روحی ایشان به جوش آمده، غلیان پیدا کرده است. در اخبار آمده کسی که سرور و شادی در قلب مؤمن وارد کند، خوشحالش کند، عبادت بزرگی کرده است. به همین جهت همه برادران اگر برادری را خوشحال کنند، بزرگشان خوشحال می‌شود. خداوند رحمتش واسع است و نسبت به همه خلق فرمود که اعضای خانواده من هستند. حال شما اگر در یک خانواده به فرزند کوچک آن خانواده محبت کنید، به او کمک کنید، مثلاً گریه می‌کند و در غیاب پدر و مادرش آبنبات به او می‌دهید که

گریه‌اش آرام بشود، بزرگ خانواده که رسید، خوشحال می‌شود و از شما تشکر می‌کند. آیا نمی‌خواهید تشکر خدا را داشته باشید؟ نمی‌خواهید مولی از شما متشکر باشد؟ پس به هم مهربان باشید.

فقرا و مؤمنین غیر از آن رحمت و اسعه الهی که شامل حالشان می‌شود، از یک رحمت خاصّ ولوی هم برخوردارند که اگر به یکدیگر مهربانی کنند آنها را در برمی‌گیرد و رحمت مولایشان هم شامل حالشان می‌شود.

می‌فرمایند ملاقاتتان با مصافحه و سلام باشد؛ وقتی به هم می‌رسید با اخم نباشید، با دوستی و مهربانی باشید. خداحافظی هم با مهربانی یا مصافحه باشد. درودی که در اسلام و بین مؤمنین دستور داده شده، «سلام» است. از لحاظ اسلامی، سلام یعنی اعلام اینکه سلامت تو را می‌خواهیم؛ اعلام اینکه با هم باید سلام داشته باشیم. درود دیگری که در بین مؤمنین هست مصافحه است. در زندگی معمولی و دنیایی خود هم وقتی معامله‌ای می‌کنیم، بیعی انجام می‌دهیم، در آخر به هم دست می‌دهیم. یعنی هر دو بر این قرارداد پایبندیم. در اینجا هم بیعت مثل بیع ظاهری، قراردادی است بین من و خداوند. رعایت این قرارداد و این بیعت تا آنجا می‌رسد که کم کم «من» فراموش می‌شود. هر وقت هم این مصافحه را انجام می‌دهیم یاد آن بیعت می‌کنیم؛ یعنی خودبه‌خود آن بیعت و تمام تعهداتی که در

آن بیعت کرده‌ایم در ذهنمان مجسم می‌شود، یادآوری می‌شود. به همین دلیل گفته‌اند مصافحه باید با مؤمنین دیگر باشد یعنی با کسانی باشد که این بیعت را انجام داده‌اند. با کسانی که این بیعت را نکرده‌اند، یعنی غیر فقیر، این طرز مصافحه را نمی‌شود انجام داد. البته مصافحه که فرمودند، نباید به صرف تقلید باشد. مصافحه باید اینطور باشد که دل به جوش بیاید و به حرکت درآورد. مصافحه برای طرفین یادآور آن بیعتی است که کرده‌اند. به محضی که مصافحه می‌کنید، این مصافحه باید یادآور آن بیعت باشد. ان شاء الله.

و رسیدن ابهام دست به ابهام و بند کردن انگشتان به مصافحه قوه مغناطیسی انسانی و محبت را به جوش آورد و دل را روشنی بخشد و تیروی دل را از گناهان مانند ریزش برگ درختان در خزان فرو ریزد و شهوت و غضب را فرو نشاند ولی به عادت و ظاهر نباید اکتفا شود بلکه باید بکوشیم که حقیقت پیدا کند که دارای این بهره‌ها گردد و در حضور بزرگان باید آنها را مخصوص به تحیت گردانید و پیشقدمان ایمانی را باید مقدم دارند و جوانان رعایت پیران نمایند و پیشقدمان و پیران هم باید به مساوات و برادری و نگاهداری کوچکان رفتار نمایند و هر مرتبه‌ی بالاتر نسبت به آن کس که هنوز به آن مقام نرسیده نباید سرزنش نماید یا آنچه دریافته بخواند تحمیل نماید بلکه به نرمی و مهربانی باید

او را بکشاند.

برآوردن حاجات مؤمنین و خوشنود نمودن دل آنها خشنودی مولی و ریزش رحمت خدا و ترقی سالک است. زیارت مؤمن برای وجهه‌ی ایمان و بردن یادگار و ارمغان و عیادت بیماران و تشییع جنازه‌ی مردگان و زیارت گورستان ایشان پسندیده‌ی خداوند و بزرگان است.

اغراض دنیوی و خواسته‌های فانی نباید پرده‌ی دوستی و خدمت گردد تا به قهر و دوری از یکدیگر کشاند که دو مؤمن اگر سه روز با هم قهر باشند بوی ایمان از آنها برود و در صورتی که اختلاف بود تا بشود باید بین خود مرتفع نمایند که هر چه را در جدایی بخواهیم بیابیم در مهربانی و یگانگی بهتر یافت شود و اگر محتاج به وساطت بود توسط دیگری اصلاح نمایند که یکی از وظایف همگی مؤمنین اصلاح میانه‌ی برادران است که تا شنیدند افسردگی و اختلافی را بین دو برادر، باید بکوشند که نباید و اصلاح شود بلکه تا بشود از آنچه مایه‌ی اختلاف مؤمنین می‌گردد باید جلوگیری شود که چالیش سبب سستی طرفین و نوع می‌گردد و اگر محتاج به خرجی هم بود از خود هم که بدهند روا و مقبول و پسند خداست.<sup>۱</sup>

مبحثی است از کتاب پندصالح فرمایشات حضرت صالح علیشاه

که هنوز هم برای ما لازم‌الاجرا و لازم‌الاتباع است. مبحث خدمت بود. در بیعتی که از فقرا گرفته می‌شود، مدّت خدمتی برایشان قائلند، نه اینکه بعد از آن خدمت دیگر از قید بندگی خدا آزاد می‌شوند، نه! بلکه بعد از آن مدّت، بندگی خداوند برایشان لذّت‌آور می‌شود و آنها را از هر نوع بندگی بنده‌ی خدا آزاد می‌کند. همان که فرمودند: **أَلَّا تَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً**، فقط بندگی خدا کنیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم. در همین جا انواع و جهات خدمت را هم فرموده‌اند.

این مباحث بیشتر دستورالعمل کارهاست، که اگر کسی واقعاً صفات مؤمنین را داشته باشد خودبه‌خود عملش منطبق با آنها می‌شود. اعتقاد و نظر در عمل مؤثر است، یعنی کسی که مؤمن باشد خودبه‌خود طوری کار می‌کند که نسبت به کسی که مؤمن نباشد متفاوت است. ولی معذک همانطوری که اعتقاد عمل را شکل می‌دهد به همان طریق هم عمل اعتقاد را شکل می‌دهد؛ یعنی اگر دستورات را با خلوص نیّت رفتار کنند کم‌کم ایمانشان هم قوی می‌شود. چون عمل با نظر در انسان در ارتباط است. هر کدام را تغییر بدهند دیگری، کم یا زیاد، تغییر می‌کند.

در مورد مصافحه فرموده‌اند که یادآور بیعتی است که کرده‌اید. بیعت از ریشه بیع لغتاً به معنای خرید و فروش است به همان نحو که



در زندگی عادیمان می‌گوییم. بیعت در لغت یک نوع بیع خاص است و در موارد خاصی استعمال می‌شود مثل لیل یعنی شب ولی نمی‌گویند لیل القدر، می‌گویند لیلۃ القدر یعنی آن شبی که اختصاص به این موضوع دارد. بیعت هم همینطور است، بیع یعنی خرید و فروش؛ خرید و فروش معمولی ولی بیعت یک نوع خرید و فروش خاص است. قبلاً راجع به بیعت گفتیم که این رسم الآن در تمام به اصطلاح فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و اجتماعات هست که وقتی معامله‌ای می‌کنند، خرید و فروشی می‌کنند، یا تعهدی نسبت به هم می‌کنند، به نشانه‌ی آن تعهد دست می‌دهند. حالا این طرز دست دادن در هر جایی یک جور است. در بیعت به نحو خاصی است که فرموده‌اند وقتی دو دست، دست مؤمنی با مؤمنی دیگر، به صورت مصافحه گرفته بشود، مثل اینکه انتقال افکار، انتقال تعهدات و انتقال مهر و محبت عملی می‌شود. به این جهت در موقع انجام بیعت دست را به صورتی که ما مصافحه می‌کنیم می‌گیرند. البته بیعت و مصافحه جز با محارم نمی‌شود کرد، یعنی مرد با مرد مصافحه می‌کند، زن با زن. اما مرد و زن در صورتی که مقررات شرعی محرمیت رعایت شده باشد، در این صورت اجازه دارند مصافحه کنند. یک جهتش هم مسأله‌ی روانشناسی، روانکاوی است که جای بحثش فعلاً اینجا نیست.

بنابراین، این مصافحه چون نماینده‌ی آن بیعتی است که ما

انجام داده‌ایم وقتی هم مصافحه می‌کنیم در واقع باید حالات و مقدمات آن بیعت را جلوه بدهیم کما اینکه در مورد حج مثلاً گفته شده است که چون شیطان در سه مورد حضرت ابراهیم علیه السلام را وسوسه کرد و حضرت با یک ریگ او را از خودشان دور کردند، ما هم وقتی حج می‌کنیم، به یاد حضرت ابراهیم - چون خود حج هم در واقع یادگاری از آن حضرت است - به آن موضع که می‌رسیم هفت تا ریگ می‌اندازیم. در واقع مثل این است که امر و کار آن حضرت را نمایش می‌دهیم. همینطور است وقتی که هرُوله می‌کنیم، چون هاجر در آن موقعی که به دنبال آب رفت خیلی نگرانِ فرزندش بود و نگاه کرد دید فرزندش دست و پا می‌زند، یک خرده تند شد، تقریباً دوید. هروله در واقع نمایش همین رفتار هاجر است. مصافحه هم همینطور است. بنابراین در مصافحه همانطوری که در اصل بیعت و اصل تشرّف مؤمن طالبِ آن عروۃ الوثقی است که قرآن فرموده، بنابراین دستش را به حالت خاصّ آن در می‌آورد. مؤمن به دنبال عروۃ الوثقی است تا عروۃ الوثقی او را بگیرد. بنابراین نباید خودش شروع کند، باید منتظر باشد که دستش را بگیرند و بالا بیاورند. از آن طرف باید رعایت کرد، حالتش نه رو به بالا و نه رو به پایین باشد. در واقع مؤمن و متقاضی بیعت باید، کَلِمَتِ بَيْنِ يَدَيِ الْعَسَلِ باشد یعنی آنجا که او را ببرند برود، نه خودش برود.

از دیگر امور که در مصافحه باید رعایت شود این است که نباید

دست را خیلی شل گرفت (مثل خود همه‌ی زندگی) و نباید هم چنان فشار داد که اشخاص مسنّ ناراحت بشوند. اینها مسائلی است که باید رعایت بشود برای اینکه آن جرّقه‌ای که باید از مصافحه حاصل بشود، حاصل شده و دل ما را روشن کند. این است که فرموده‌اند برای مصافحه به صورت ظاهر فقط اکتفا نکنید، بلکه با مقدماتِ درستش باشد تا همین اثر را در وجود ما داشته باشد.

البته آداب دیگری هم در اینجا در مورد مصافحه نوشته‌اند. مثلاً در مجلسی که بزرگان هستند باید به همان ترتیبِ بزرگی آنها رعایت احترامات کرد. این آدابی است که امروز در همه جا خودبه‌خود رعایت می‌شود، منتها تفاوتش این است که درویش وقتی این کارها را می‌کند چون به امر خداوند است برایش عبادت محسوب می‌شود، چنانکه اگر به امر خداوند غذا بخورد عبادت است، اگر هم غذا نخورد عبادت است.

در اینجا راجع به اشخاص مسنّ فرموده‌اند که چه سابقه‌ی درویشی آنها بیشتر باشد و چه کمتر باید به آنها احترام و ادب کرد به این معنی که در آنها آینده خودش را ببیند. یک جوان وقتی که به صورت یک شخص مسنّ‌تر از خودش نگاه می‌کند موی سفید او را می‌بیند، عصای دستش را می‌بیند، عینک چشمش را می‌بیند، خودبه‌خود می‌فهمد که آینده‌اش همین است، خودش هم همینطوری

خواهد بود. مشهور است که جوانی پیرمردی را دید خمیده، عصا به دست، پشتش کمانی، گفت این کمان را به چند خریده‌ای؟ گفت: صبر کن به تو هم ارزانی خواهند داد. منظور اینکه در آنها آینده‌ی خودش را ببیند. البتّه اگر مؤمن باشد واقعاً و قهراً خودبه‌خود نسبت به آنها احترام می‌کند.

در قدیم رسم بود به ریش سفید احترام می‌گذاشتند و این از عرف جامعه و از عمق ایمان مردم برخاسته شده بود. این در مورد سنّ است، بعد برمی‌گردد به سابقه درویشی. هر کسی سابقه‌اش در درویشی بیشتر بود آنهایی که تازه‌کارترند باید احترامش بکنند. در واقع ایمان آوردن، بیعت کردن، یک نحوه تولّد جدیدی است. می‌گویند اسکندر در فتوحاتی که می‌کرد به دهی رسید. از قبرستانش رد شد و دید نوشته‌اند: این آقا پنج سال عمر کرد، آن دوازده سال، آن بیست سال، همه در همین حدود. تعجب کرد و گفت: چطور شد در اینجا همه جوان مرده‌اند؟ گفتند که ما میزان عمری را که در گمراهی باشیم جزو عمر حساب نمی‌کنیم، عمر از وقتی حساب می‌شود که ایمان بیاوریم. بنابراین کسی که سابقه ایمانی‌اش بیشتر است در واقع مسن‌تر است. این دستور شباهتی دارد به دستورالعمل قبلی. در آیه قرآن می‌فرماید: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۱</sup>، البتّه این آیه به مسأله مورد نظر

در اینجا ارتباط مستقیم ندارد ولی از خود این آیه می‌شود نکاتی را استنباط کرد. در جای دیگری می‌گوید کسانی که قبل از فتح ایمان آوردند و جهاد کردند بر آنهایی که بعداً ایمان آوردند مقدّمند ولی برای همه اجر است. این تقدّم ایمانی است که موجب می‌شود کوچک‌ترها، چه کوچک‌تر ایمانی، چه کوچک‌تر سنی به بزرگ‌تر احترام کنند. البته بزرگ‌تر هم باید با محبّت و مهربانی بیشتری رفتار کند و احیاناً از تجربیات خودش به آنها بگوید ولی نه اینکه اعتقادش را، حالش را تحمیل کند. این را بارها گفته‌اند، در اینجا هم گفته‌اند که تحمیل حال نباید کرد، بلکه اگر درویشی سابقه بیشتری دارد، تجربه عرفانی بیشتری دارد، به طریقی که صلاح می‌داند آن را منتقل کند. نه اینکه در مجلس صحبت کند. منظور این است که دوستانه به جوان‌ترها و کم‌سابقه‌ترها محبّت و احترام بکند.

برآوردن حاجات مؤمنین هم از کارهای صحیح است. مؤمنین وقتی نیازی دارند باید دیگران همه سعی کنند آن نیاز را مرتفع کنند، البته منظور از نیاز یا نیاز معنوی و یا نیاز برای ضروریات زندگی و همچنین نیاز به انجام اعمالی است که منطبق با شرع است و وظیفه‌ی شخص است، ولاً معاونت کردن با شخص خدای‌نکرده گناهکار یا کسی که قصد گناه دارد، آن خدمت نیست. بلکه باید وسایلی فراهم کند که او را از تصمیمش منصرف کند. مثلاً اگر خدای‌نکرده دوستان،

یا مؤمن دیگری شیطان گولش زده، می‌خواهد سوءاستفاده‌ای بکند، اختلاسی بکند و از شما کمک می‌خواهد، در اینجا نباید کمک کنید. وقتی می‌فرمایند حاجات مؤمنین، لغت مؤمنین نشان‌دهنده‌ی این است که این حاجت متناسب با کلمه‌ی مؤمن باشد. فرض بفرمایید که نصفه‌شب به شما تلفن می‌زند که مریض دارم چکار کنم؟ فوری بلند شوید و بروید کمک کنید مریضش را به بیمارستان ببرید، آنجا بایستید اگر دوايي می‌خواهد بگیرید به او بدهید؛ اینطور حاجاتی که ضرورتاً برای همه پیش می‌آید. به مصداق آن بیت مشهور سعدی باید کوشید:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز<sup>۱</sup>

بدانید که این خدمت را به هر کسی و هر انسانی بکنید خداوند پاداش می‌دهد؛ به‌خصوص نسبت به بنده‌ی مؤمن. چون خداوند به بنده‌ی مؤمن توجه خاصی دارد. خداوند فرموده است که مردم، خلق، عیال من هستند، مثل اعضای خانواده من هستند. بدیهی است اگر به عضو یک خانواده‌ای کمک کنید رئیس خانه‌وار خوشوقت شده و از شما راضی می‌شود به‌خصوص مؤمنین که غیر از این شمول رحمت واسعه الهی، یک صاحب هم دارند و او هم شفاعت می‌کند. در مورد خشنود کردن دل مؤمن هم می‌فرماید که هر کسی دل مؤمنی را شاد کند،

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفاً، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، مثنوی‌ها، ص ۱۰۸۴.

خداوند دل او را شاد می‌کند، رحمت خداوند هم ریزش می‌کند. البته وقتی دل مؤمن را شاد می‌کند در واقع به آن رابطه‌ی ایمانی که خودش با مبدء دارد و می‌داند که او هم این رابطه را با مبدء دارد، آن طناب و آن رشته‌ی اتصال را، قوی‌تر و محکم‌تر می‌کند. به این جهت موجب ریزش رحمت خداوند می‌شود.

موضوع دیگر زیارت مؤمن یعنی دیدن مؤمن است. می‌گویند مؤمن کسی است که از دیدن او بر ایمان شما اضافه شود. از صحبت با او دلتان آرام بگیرد و صفت‌های دیگر، پس دیدار مؤمن برای مؤمن سود معنوی می‌آورد، البته بهتر است ارمغانی ببرد ولو یک شاخه گل، هرچه باشد، که در واقع نشان‌دهنده این کار باشد. هر انسان و هر مؤمنی دچار حالاتی می‌شود که یک حالتش بیماری است. در بیماری، شخص مریض خیلی دل‌نازک می‌شود و عیادت از او در روحیه‌اش بسیار مؤثر است و او را خوشحال می‌کند. این است که عیادت از مؤمن ثواب خاصی دارد. البته گفته‌اند که العیادةُ لِحظَّةٍ این است که عیادت باید یک مدّت کوتاهی باشد که طرف بداند شما به وی علاقه‌مند هستید و توجه دارید. یا همانطور که به خود مؤمن علاقه‌مندید به رفتگان او و دیگر مؤمنینی که از این دنیا رفته‌اند نیز علاقه‌مند باشید و گاه به گاه یادشان کنید و حمد و سوره‌ای برای آنها بخوانید، چون دست ما که نمی‌رسد برای آنها به اصطلاح گلی ببریم، چیزی ببریم، غذای روحی

آنها حمد و سوره‌ای است که ما برایشان بخوانیم.

مَثَلِ مشهور عامیانه است که زنده و مرده فیل صد تومان است، در مورد مؤمنین هم چه در زمان حیاتشان به دیدار و زیارتشان بروید و چه بعد از فوت هر یک، یادی از او بکنید و به اصطلاح فاتحه‌ای برایش بخوانید و همچنین تشییع جنازه‌ی مؤمن خیلی ثواب دارد. این کار مقداری برای یادآوری خودمان است به جهت اینکه ما جزء مؤمنین هستیم و پیوندی داریم به مأخذی که این شخص هم همان پیوند را داشت. این است که در مورد تشییع جنازه می‌گویند هر کسی هفت قدم یا نه قدم، منظور حتی یک مقدار کمی به قصد تجلیل از مؤمن برود و تشییع جنازه‌ی مؤمن کند، ثواب دارد.

یک جهتی که در تمام این دستورات خدمت می‌بینیم این است که نتیجه‌ی عملی این دستورات، عظمت و قدرت مؤمنین است. برای اینکه جلوه‌ای داده می‌شود که طرفداران ایمان زیاد هستند که این تشییع جنازه‌ای که می‌بینید به جهت آن است. این هم برای جذب دیگران به ایمان و هم برای نشان دادن عظمت ایمان و عظمت مؤمنین است.

مسأله‌ی دیگر اختلاف بین دو مؤمن است که بارها صحبت شده و گفته‌ایم. در نامه‌ای هم که به عنوان هموطنان و برادران دور از وطن نوشتم نکته‌ای را یادآوری و خواهش کردم و نوشته‌ام که اگر دو



نفر با هم اختلاف دارید همین حالا فکر کنید که حق به جانب شما است، از آن حق بگذرید و بروید نزد برادران و معذرت‌خواهی کنید. در اخبار است وقتی دو مؤمن با هم اختلاف دارند اگر بروند آشتی کنند خداوند صد رحمت بر آنها نازل می‌کند. از این صد رحمت، نود رحمتش مخصوص آن کسی است که ابتدا رفته جلو، اقدام کرده است و ده درصدش مخصوص آن طرفی است که قبول کرده. این است که بروید و معذرت‌خواهی کنید. من امیدوارم که در همین لحظه طرف شما هم به امید نود رحمت به سمت شما بیاید، بطوری که در خیابان به هم برسید و آنجا خداوند به جای نود رحمت برای هر کدامشان صد رحمت عنایت می‌کند برای اینکه هر کدام مقدّم به اصلاح بوده و قبول اصلاح کردند.

می‌گویند دو مؤمن که از هم قهر باشند و این قهر سه روز طول بکشد نور ایمان از آنها می‌رود. البتّه این رفتن نور ایمان دائمی نیست یعنی به محض اینکه آشتی کردند آن صد رحمت الهی که نازل می‌شود، نور ایمان هم همراهش می‌آید. در این باره نقل است که حضرت علی علیه السلام یک وقتی خبر شد که بین حسنین، دو نوه رسول‌الله، دو نور چشم علی، اختلافی هست و با هم قهر کرده‌اند. حسین علیه السلام را صدا کردند، فرمودند من از جدّ رسول‌الله شنیدم که فرمود اگر دو مؤمن سه روز با هم قهر باشند بوی ایمان از آنها می‌رود. البتّه حالا

شاید گاهی بیشتر از سه روز هم طول بکشد ولی نمی گذارند که ایمان از بین برود، آن کسی که ایمان داده توفیق می دهد که ایمان را نگهدارد. ما كَانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ<sup>۱</sup>، خدا هرگز ایمانتان را از بین نمی برد، ولی به هرجهت لا اقل ایمان ضعیف می شود. اینجا هم فرمودند بوی ایمان از آنها می رود؛ یعنی آنقدر ضعیف می شود که ایمانشان ترشچی ندارد، بویایی ندارد. حضرت به حسین فرمودند برو پیش برادرت و روبوسی کنی، دستش را ببوس و با هم آشتی کنید که من باز از جدت شنیدم، فرمود: دو نفر که با هم قهرند اگر یکیشان برود رو به آن دیگری که با او آشتی کند، خداوند صد رحمت از خزانه ی خودش برای آنها می فرستد، از این صد رحمت، نود رحمت مربوط است به آن کسی که ابتدا شروع به آشتی کرده و ده رحمت هم برای آن کسی است که آشتی را قبول کرده است. امام حسین خدمت حضرت عرض کرد که می فرمایید، ما آشتی می کنیم ولی چون فرمودید آن کسی که برود رو به طرفش نود رحمت دارد و آن شخص دیگر، ده رحمت، من چون برادرم حسن علیه السلام را دوست دارم، دلم می خواهد این نود رحمت به او برسد یعنی در واقع به حسن این مطلب را بفرمایید. حضرت به حسن فرمودند و اینها را به هرجهت آشتی دادند. دو تا برادر، هم برادر ظاهری بودند و هم برادر معنوی. در اینجا حتی دستور دادند که مثلاً اگر اصلاح

کردن بین دو مؤمن هزینه‌ای و خرجی هم دارد، مثلاً لازم است یک مهمانی هم بکند، دعوتی بکند که هزینه‌ای هم دارد برای اینکه واسط آشتی آن دو طرف بشود، آن هزینه را خداوند از شما قبول می‌کند و خیلی اجر برایش قائل می‌شود. از وجوهات الهی هم بدهید، خداوند قبول می‌کند. این است که به هر جهت آشتی دادن بین دو مؤمن خیلی خوب است. منتها باید توجه کرد که اصلاً نباید کاری انجام بدهیم که وضعی پیش بیاید که منجر به قهر شود، فقرا باید همیشه در حال آشتی باشند. این کدورت‌ها و تیرگی‌های روابط از اول کم است ولی وقتی شروع می‌شود هر مرتبه بر آن اضافه می‌شود تا بسیار سنگین و غلیظ می‌شود. لذا اصولاً از چیزهایی که باعث اختلاف می‌شود، حتی المقدور دوری کنید. سعدی به این مضمون می‌گوید: «پایه‌ی ظلم در جهان اندک بود، هر کسی آمد بر آن چیزی افزود، تا بدین حد رسید». تیرگی بین دو مؤمن هم از مظاهر ظلم به نفس است، ظلم به خود است. این است که نباید گذاشت که اصلاً تیرگی ایجاد شود.

دستور است که از مواضع تهم دوری کنید. یعنی شما که کار خلافی نمی‌کنید، در وضعیتی هم خودتان را قرار ندهید که از نظر دیگران به قول مشهور واجب‌الغیبت شوید و امکان تهمت زدن به شما باشد. اینجا هم شبیه همان است. از اقداماتی که ممکن است به اختلاف و نفاق برسد خودداری کنید. آیه قرآن: **وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا**

وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ<sup>۱</sup>، با هم اختلاف نداشته باشید، سست می‌شوید، نیروی معنوی شما از بین می‌رود، حاکی از مجازات اختلاف و تفرقه است. ولی پادشاه اتحاد چیست؟ وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>، سستی به خرج ندهید، نگران نشوید، حزن نداشته باشید، در صورتی که مؤمن باشید شما بالاتر از همه هستید. این است که وحدت، اتفاق و نبودن اختلاف خیلی مؤثر است؛ هم از لحاظ شخصی و هم از لحاظ اجتماعی. مسلمانان صدر اسلام را در نظر بگیریم. آنها چه کسانی بودند. اگر تاریخ را بخوانید می‌بینید کسانی بودند که ما خاک پایشان را باید توتیای چشم کنیم، آنها اینطور بودند. ولی در صورت ظاهر اجتماع که بودند؟ بلال غلامی بود که ابوبکر او را خرید و آزاد کرد. عمار یاسر و سُمیّه در یک سطح پایین بودند. بزرگترین شاگرد و جانشین پیغمبر، علی علیه السلام جوانی بود که قدرت ایمانش به اندازه وزن ثقلین بود. از لحاظ بدنی، نیروی بدنی، هم قوی بود. در جامعه آن روز موقعیت اجتماعی طوری بود که همین‌ها پیروز شدند، برای چه؟ برای همین که وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. گویی همین حالا این آیه به ما می‌گوید: وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ ان شاء الله این توفیق را داشته باشیم. و همچنین خودمان

۱. سوره انفال، آیه ۴۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

تیرگی نداشته باشیم تا بتوانیم بین برادران اصلاح کنیم.

و بین دو مؤمن و دو نور نباید فاصله شده و جدایی انداخت و در امور یکدیگر باید کمک کار بوده مگر آنکه ضرر به مؤمن دیگر برسد که باید جمع بین حقیق نمود و اختلافی که بود در امر حق باید مساعد و رفع ستم از مؤمن نمود و در مشتبه جدیت در اصلاح کرد و حفظ حقوق برادری را در باره‌ی دنباله‌رفتگان از مؤمنین هم باید داشت و مخصوصاً اگر پسر داشت همراهی کرده که نام نیک او زنده بماند و جای او را بگیرد. و رعایت آداب ظاهری هم گرچه بالاصاله مهم نیست و شَقُطُ الْأَدَابِ بَيْنَ الْأَخْبَابِ ولی برای حفظ ظاهر و ملاحظه حال بعضی که هنوز مقید باشند و انظار غالب مردم هم متوجه است باید مراعات نمود؛ مخصوصاً که وارد و مهمان باشد، مگر در محافل خاصه‌ی اُنس و فقر.<sup>۱</sup>

مبحثی است از رساله پندصالح، دستورالعمل حضرت صالح علیشاه،

که باید همیشه نصب‌العین ما باشد و آن را رعایت کنیم.

در این مبحث کارهایی که مؤمن باید انجام بدهد و رفتارش نسبت به سایر مؤمنین، ذکر شده است. البته کسی که مؤمن واقعی باشد خودش توجه به این مسائل دارد. در قرآن خداوند در سوره‌ی

شمس چندین قسم می خورد، وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها<sup>۱</sup>، الی آخر و می فرماید: وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا<sup>۲</sup>، و نفس و آنچه او را منظم کرد. البته بسیاری از مفسرین «ما» را اینجا به «من» ترجمه کرده اند و گفته اند نفس و کسی که آن را منظم کرد «سَوَّاهَا». من چون خودم اوّل این ترجمه را که «ما» آورده، مناسب نمی دانستم به تفسیرها نگاه کردم دیدم یکی از تفاسیر «ما» را همینطور یعنی «آنچه» معنی کرده است. به هرجهت قسم به نفس می خورد به این قسمتش کاری ندارم. دنباله اش می فرماید: فَأَلَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا<sup>۳</sup>، فجور و تقوایش را به او الهام فرمود. بنابراین مؤمن هرگاه ایمانش قوی باشد و هرگاه به شرایط ایمان و بیعتش رفتار کند، این خدماتها به او الهام می شود ولی ما کمتر به آن درجه رسیده ایم که فجور و تقوا بر ما الهام بشود. بنابراین در اینجا دستور فرمودند که چه کارهایی را باید بکنیم.

در روانشناسی جدید این یک قاعده است و به خیال خودشان ثابت کردند ولی برای ما ثابت بوده که افکار و خصوصیات و اعتقادات هر انسان در رفتار و آداب خاصّ متعلّق به او اثر دارد. هر کسی که با تقواست رفتار خاصّ و مخصوص به خودش دارد. کسی که اهل امانت است یک رفتاری دارد. آن کسی که زیاده طلب است یک رفتار دارد. از

۱. سوره شمس، آیات ۲-۱.

۲. سوره شمس، آیه ۷.

۳. سوره شمس، آیه ۸.

آن طرف، همانطوری که اعتقادات اعمال را ایجاد می‌کند و به وجود می‌آورد، یک طریق ایجاد اعتقاد هم این است که آن اعمال مناسب اعتقاد و ایمانی که می‌خواهیم در ما ایجاد بشود انجام بدهیم. مثلاً کسی که مؤمن کامل باشد سر موعد برای نمازش از خواب بلند می‌شود و نمازش را می‌خواند. بگذریم از اینکه از نماز لذت می‌برد، لذت مناجات. اگر کسی بخواهد ایمانش قوی بشود باید اعمالی را بجا بیاورد که مؤمن ممتحن، مؤمن واقعی، آن اعمال را انجام می‌دهد. کسانی که اینها را انجام می‌دهند معمولاً اشخاص با تقوا و مؤمن هستند، حالا اگر انجام بدهد امید است که موجبات ایمان قلبی در او ایجاد بشود. البته دستورات دیگری هم در همین زمینه است که فعلاً با آن کاری نداریم. منظور این است که دستور خدمت که فرمودند یعنی چه کارهایی بکنید که آن کارها، کارهای آدم مؤمن است. اگر این کارها را بکنید امید است که در شما ایمان به وجود بیاید؛ مثل خواندن نماز. البته نمازی را که علی علیه السلام و پیغمبر می‌خواندند، ما دلمان می‌خواهد اینطور بخوانیم ولی باید گفت که به قول مشهور آرزو بر جوانان و بر پیران عیب نیست. این آرزوست، ولی معلوم نیست چنین توفیقی داشته باشیم. نمازی که علی علیه السلام می‌خواند، می‌گفتند اگر تیر از پایش بکشند نمی‌فهمد. اما همان نمازی را که ما نمی‌توانیم صددرصد با تمرکز حواس بخوانیم، اگر سعی کنیم که تمرکز حواسمان بیشتر بشود بالاخره

امید است که این توفیق به ما دست بدهد.

اما دستوری که در اینجا فرموده‌اند به اصطلاح امروز، نشانه‌ای، نمادی و سمبلیک است. به این معنی که بین دو مؤمن را نباید جدایی بیندازیم یعنی هرگز نمایی و سخن‌چینی بین دو مؤمن نباید بکنیم که آنها از هم جدا شوند چون مؤمن یک نوری دارد؛ یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ<sup>۱</sup> که در روز قیامت نور او در جلوی او می‌رود. به اعتبار اینکه بین دو مؤمن نباید جدایی انداخت، در آداب ظاهری هم وقتی دو چراغ روشن است از بین دو چراغ رد نشوید. یا اگر یک چراغی در جایی هست و یکی از بندگان خاص خداوند روبرویش نشسته، از بین آنها رد نشوید. این نشانه و سمبلی است که مابین دو مؤمن جدایی نیندازیم.

در تاریخ صدر اسلام می‌نویسند وقتی معاویه تصمیمش را آشکار کرد که با علی علیه السلام نبرد کند، عمروعاص را خواست. هر دو می‌خواستند سر هم کلاه بگذارند ولی بالاخره توافقی کردند و دیدیم که چه شد. عمروعاص به معاویه گفت: یکی از صحابه بزرگوار پیامبر هست که اگر بتوانی او را جذب کنی کار مهمی کردی چون او به درد تو می‌خورد. معاویه والی شام بود و حکومت داشت، دنبال آن صحابی فرستاد. وقتی صحابی وارد شد دید این دو تا پهلوی هم نشسته‌اند رفت خودش را انداخت بین آنها نشست. آنها تعجب کردند، خودش گفت یا

۱. سوره حدید، آیه ۱۱.



آنها پرسیدند: چرا چنین کاری کردی؟ گفت من زمانی در حضور پیغمبر بودم و شما هر دو آنجا بودید وقتی خدا حافظی کردید و رفتید، پیغمبر فرمود این دو را هر وقت دیدید بین آنها جدایی بیندازید. این است که من وقتی آمدم و هر دوی شما را کنار هم دیدم، آن دستورالعمل که بین شما جدایی بیفتد در ذهنم بود، این است که این کار را کردم. این داستان هم سمبلیک است و نشان می‌دهد که بین دو مؤمن جدایی نیندازید؛ البته دو مؤمن نه دو آدم مثل معاویه و عمروعاص.

در ادامه فرموده‌اند در امور یکدیگر هم باید به هم کمک کرد. باید توجه کنیم که مؤمنین مجموعاً یک وجودند، یک روح ایمان هستند، روح ایمان متفرق نیست در جاتی دارد ولی یک روح است. روح ایمان در همه‌ی مؤمنین است پس اینها در واقع یک وجودند چنانکه در بدن اگر دست چپ شما مثلاً زخم شد با دست راست رویش مرهم می‌گذارید و کارهایی که قبلاً با دست چپ می‌کردید اکنون با دست راست انجام می‌دهد. هرگز دست راست نمی‌گوید که من کارهایت را انجام نمی‌دهم، خودت انجام بده؛ چون این اعضا یک روح دارند. مؤمنین هم باید احساس کنند که یک روح دارند و هر چه ایمانشان قوی‌تر باشد این احساس در آنها بیشتر می‌شود. برای اینکه این احساس قوی‌تر بشود باید همان کاری را بکنند که در مثال دست

راست به دست چپ می‌کند. هر یک از برادران گرفتاری یا ناراحتی داشتند برای رفع گرفتاری بشتابید و چه بسا این مسأله یک حالت بشاشت و بسطی در شخص ایجاد کند، کما اینکه معکوسش حالت قبض ایجاد می‌کند. در اخبار است کسی خدمت یکی از امامان علیهم السلام عرض کرد که آیا می‌شود برادری در جایی مثلاً مریض شود من در اینجا با خبر بشوم؟ باز شخص دیگری سؤال کرد که چطور می‌شود که گاهی من خودبه‌خود حالت قبض می‌گیرم؟ حضرت فرمودند: چون مؤمنین یک روحند، اگر مؤمن دیگری در یک شهر دیگری برایش گرفتاری یا ناراحتی ایجاد بشود، این مؤمن بی‌اختیار حالت قبض پیدا می‌کند تا وقتی که رفع گرفتاری او بشود یا خودش برود رفع گرفتاری او را بکند.

مرقوم فرموده‌اند که اگر برادر فقری اختلافی با دیگری داشت، باید توجه کنند. اگر حق به جانب اوست باید حتماً با او مساعدت بکنند و این البتّه مستند به آیه قرآن در سوره‌ی حجرات است. البتّه در آن آیه تعبیر طائفه آمده، ولی در مورد فرد هم قید می‌شود: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ**<sup>۱</sup>، اگر دو طایفه که هر دو مؤمن بودند، با هم

اختلاف داشتند، اگر یکی به دیگری ستم می‌کند شما طرفدار مظلوم باشید، تا کی؟ تا وقتی که طرف ستمکار را از ستمش منصرف کنید. ولی وقتی از ستمش منصرف شد بین آنها صلح و سازش برقرار کنید.

خداوند همه‌ی مؤمنین را دوست دارد. بین مؤمنین هم ممکن است، اختلافاتی پیدا شود، چون بالاخره ما می‌گوییم فقط چهارده نفر معصومند. هیچکس معصوم نیست. همه در انگیزه‌های بشری که دارند گاهی ممکن است خطایی بکنند، بین اینها را اصلاح کنید. خداوند در دنباله همین آیه می‌فرماید که خداوند کسی را که اصلاح می‌کند و عادل است و عدالت را اجرا می‌کند، دوست دارد. اگر یک طرف به اصطلاح از مؤمنین نبود باید سعی کرد، در صورتی که مؤمن محق است، به او کمک کرد و اگر متوجه شد که مؤمن در این دعوا محق نیست و حق با طرف دیگرست، با ملایمت دخالت کند و به مؤمن در خفا توصیه و پند بدهد و سعی کند باز هم بین اینها صلح و آشتی برقرار کند. برای اینکه مکرر هم خودمان دیده‌ایم و خیلی نامه‌ها می‌رسد که کسی، غیر فقیری، شکایت می‌کند از فقیری که چنین و چنان کرده است و در آخر شبیه به این عبارت می‌گوید که: آیا این جزء درویشی است؟ آیا این درویشی حساب می‌شود؟ مسلم است که نیست! بنابراین برای برگشت از خطا، برگشت از ستم، همیشه این مطلب را به یاد بیاورید که هر خطایی بکنید غیر از اینکه به خودتان و حتی

به خانواده‌تان لطمه می‌زند، به عنوان فقر و درویشی هم لطمه می‌زند و آن گناهی است که شاید احساس نکنید ولی از همه مهم‌تر است.

این است که فرموده‌اند وقتی یکی از مؤمنین از دنیا رفت، به خانواده‌اش کمک کنید. آن کسی که درباره‌ی ذرّیه‌اش نگران است که اگر بمیرد ذرّیه‌اش چکار باید بکند، باید در زمان حیاتش به دیگران کمک کند تا دیگران هم به ذرّیه و به نسل و فرزندان او کمک کنند. ولی به هرجهت این وظیفه‌ی مؤمن است که از برادران ایمانی خود اگر کسی رحلت کرد و خانواده‌ای داشت که نگران بودند و گرفتاری داشتند، فرض کند که زنده است و کمک کند و حتّی به فرزندش طوری کمک کند که همان درجه ایمان پدر را به دست بیاورد.

مسأله دیگر حفظ ظاهر و آداب اجتماعی است. درست است که **تُسْقُطُ الْأَدَابِ بَيْنَ الْأَحْبَابِ**، بین دوستان آداب ساقط می‌شود، ولی خود رعایت آداب مقدمه است که دوستی پیدا بشود که آن وقت آداب ساقط بشود. مثلاً شما با یک نفر تازه آشنا می‌شوید، او به دیدن شما می‌آید. مثلاً مجلس عزایی دارید، به مجلس عزای شما می‌آید و می‌گویند بازدید عزا واجب است. برای همین که اگر بازدید نروید یا لااقل تلفنی تشکر نکنید خیال می‌کند او را بی‌اهمیت تلقّی کرده‌اید. حتماً باید رعایت آداب ظاهری را انجام بدهید. بعد از مدّتی که این آداب رعایت شد و دوستی قوی شد آن وقت آداب ساقط می‌شود؛ نه از

اول. این است که باید آداب ظاهر را هم رعایت کرد. البته مگر در مجالس اُنس و فقری که آدابی از آن قبیل ندارد. از مهم‌ترین آدابش این است که با توجّه کامل به جریان مجلس و خواندن کتاب دقت کند. ولی در هر صورت، در مجالس رسمی، کمالینکه در زندگی عادی هم دیده‌اید، یک نفر ممکن است، احترامات بیشتری داشته باشد از دیگران. در اینطور مراسم یا مجالس که مورد نظر مردم است باید رعایت آداب هم بیشتر بشود، برای اینکه باب انتقاد دیگران باز نشود و بدبینی در ذهن آنها ایجاد نگردد.

البته در فقر و درویشی سابقه شخص به صرف گذشت زمان نیست ولی سابقه‌ی فقر هم خیلی مؤثر است. به این معنی که باید قدما را، پیران را، احترام کرد و از آنها چیز یاد گرفت. البته آنها هم نباید این را به منزله‌ی یک تفوق بگیرند بلکه باید با جوان‌ترها هم به نظر برادری نگاه کنند. همانطوری که با فرزند خودشان، با برادر خودشان، رفتار می‌کنند، با برادران ایمانی هم رفتار کنند.

*از محترمین برادری و برابری پسندیده و از سایرین احترام آنها و حفظ صورت خوشنماست اسرار مؤمنین را باید نگاهدار بود و عیب آنها را پوشانید و اگر بدی درباره‌ی آنها شنید به مهربانی و رفع شبهه و تبرئه از بدی نمود و با احتمال راستی به نیکی جلوگیری کرد تا تصور نشود که رفتار نوع با رضای بزرگان است و خود او را در*

پنهانی نصیحت نمود که اعمال خلاف علاوه بر ضرر شخصی بدنامی بزرگان است و عمل مؤمن را تا بشود حمل بر درستی باید کرد و اگر راهی در درستی او نیافت نباید فاش نمود و انتشار داد و نباید گفت مؤمن نیست و تبرّی نمی‌توان جست مگر تصریح و امری از بزرگان شنیده شود، بلکه بیزاری از عمل باید جست که خداوند در قرآن مجید مدح و ذمّ بر صفات و اعمال فرموده‌اند نه بر اشخاص. و در شنیدن بدی نباید زودباور بود که خداوند گوینده‌ی بدی مؤمن را فاسق فرموده و در صورتی که دانست عمل او بر خلاف رضای خدا و مولی است در پنهانی باید نصیحت کرد. خیرخواهی مؤمن باید در پنهان و آشکار و اندرز در پنهان باشد که در انظار خوار نگردد و نفس به ستیزه افتد.<sup>۱</sup>

مبحثی است از رساله‌ی پندصالح، فرمایشات و دستورات حضرت صالح‌علیشاه که هنوز هم به قوّت خود باقی است و خواهد بود. این بخش دنباله مبحث خدمت است. چون خدمت یکی از به اصطلاح تعهداتی است که در بیعت ایمانی از فقرا گرفته می‌شود، این است که راجع به خدمت بحث مفصّلی فرموده‌اند و بسیاری از مصادیق خدمت را هم توضیح داده‌اند.

می‌فرمایند عمل مؤمن را باید حمل بر صحّت کرد. این یک

قاعده‌ی شرعی است، منتها این قاعده‌ی شرعی جنبه‌ی اخلاقی دستورات شرعی است و غالباً به آن چندان توجهی نمی‌شود ولی برای ما که به جنبه‌ی اخلاقی شریعت و دین تقیّد داریم و باید مراقب باشیم، این قسمت کاملاً مهم است. قاعده‌ی شرعی این است: «حمل عمل مؤمن بر صحت».

این قاعده در تمام قواعد فقهی رعایت می‌شود و حتی سیستم‌های حقوقی دنیا هم اکثراً آن را بصورت خاصّ خودشان قبول دارند. سیستم حقوقی ما هم همینطور است. در مورد احکام جزا، می‌گویند هر گاه بهانه‌ای جزئی بتوان برای عملی تصوّر کرد، نمی‌توان آن عمل را جرم دانست. این قاعده به این صورت در حقوق جزا هم وارد شده که تُذْرِيهِ الْاِحْدُوْدَ بِالسُّبُهَاتِ<sup>۱</sup>، اگر شبهه‌ای پیدا شود حدّ و مجازات ساقط می‌شود؛ یعنی نه می‌توان گفت و نه نمی‌توان مجازات کرد. همینطور است در امور مدنی؛ حتی در معاملات هم همینطور است. اگر بتوان مثلاً قراردادی را به نحوی تعبیر کرد که دو مؤمنی که آن را منعقد کرده‌اند قراردادشان ناصحیح تلقی نشود، آن عمل و قرارداد را، اگر حتی یک درصد هم بتوان حمل بر صحت کرد، باید به آن طریق تلقی کرد. حتی توصیه فرموده‌اند که به هر طریقی که باشد باید حمل بر این کرد که برائت برای مؤمن تصوّر شود، بطوری که

۱. بحار/انوار، ج ۷۴، ص ۲۴۵.

فرموده‌اند، در اخبار هم آمده است که اگر کسی به اندازه‌ی عبور از پشت تنه‌ی درخت (تنه‌ی درخت معمولی به اندازه‌ی کمتر یا بیشتر از نیم متر) همین قدر از نظر شما غایب شد، نمی‌توانید بگویید که او نمازش را نخوانده است. یا حتی اگر کسی را دیدید که روزه ندارد و ظاهرش هم خیلی سلامت و خوب است، نمی‌توانید یقین کنید که این فرد خلاف شرع رفتار کرده است، شاید عذری داشته باشد. اصولاً به هیچ‌وجه نباید عمل مؤمنی را خلاف تلقی کنید. و بدتر این است که بعد از این خلاف تلقی کردن، از او براءت بجویید، یعنی او را طرد کنید و بگویید این شخص اصلاً مؤمن نیست. هستند کسانی که به جزئی تخلفی که از دیگری ببینند می‌گویند او مؤمن نیست، او را از ایمان طرد می‌کنند و حال آنکه طرد کردن کسی از ایمان فقط در حدّ کسی که با او بیعت کرده است، می‌باشد. اوست که می‌گوید آن شخص یک گوشه بیعتش را فاسد کرده است.

اگر با همه‌ی این کوشش‌ها نتوانستید در ذهنتان دلیلی برای تبرئه او پیدا کنید (چون در خبری آمده که معصوم فرمودند ولو هفتاد بار فکر کنید که دلیلی برایش می‌توانید پیدا کنید باید پیدا کنید) آن شخص را، آن برادر مؤمنتان را نباید طرد بکنید، بلکه باید در خفا و به تنهایی او را نصیحت کنید و اگر می‌خواهید خیرخواهی بکنید، خیرخواهی را آشکار انجام دهید. ولی اگر می‌خواهید به برادر مؤمن خود



نصیحت بکنید، در خفا باید بکنید، برای اینکه خداوند شیطان را مجال داده است که در همه کارهای مؤمن دخالت کند و فرموده است: **وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ**<sup>۱</sup>. بنابراین، اگر نصیحت به نفس انسان که پایگاه فعالیت شیطان است در خفا نباشد چه بسا خدایی نکرده از روی لجاجت و ناراحتی قبول نکند. این است که گفته‌اند نصیحت را حتماً باید محرمانه انجام دهید.

بعد هم اگر عمل بدی از کسی دیده شد، از آن عمل باید بیزاری جست نه از خود شخص. در قرآن اگر از اقوامی، مثل قوم عاد و ثمود، بد گفته شده، اول تمام معایشان را ذکر کرده، بعد این معایب را نهی کرده است. حتی در مورد قوم لوط صریحاً آمده که حضرت لوط هر چه نصیحت کرد گوش نمی‌دادند تا آن قضیه رخ داد که حضرت لوط به آنها فرمود: **إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ**<sup>۲</sup>، نفرمود مرگ بر شما، مرده باد بر شما، فرمود: از این عمل شما من بیزارم، یعنی خود شماها انسان‌هایی هستید که یک عمل خطا کرده‌اید، اگر این عمل را ترک کنید من با شما کاری ندارم. این نکته را هم ما باید از پیامبران عبرت بگیریم.

**و سعایت مؤمن ولو امری که از او بیند نزد کسی مخصوصاً  
نزد بزرگان بد است و زیان آن به گوینده بیشتر است اما در صورتی**

۱. سوره اسراء، آیه ۶۴.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۶۸.

که علاج گرفتاری او منحصرأً به گفتن و امید اثر در آن باشد،  
خیرخواهی و ادار به اظهار می نماید نه نزد اشخاص.<sup>۱</sup>

رساله‌ی پندصالح در واقع برنامه‌ی اولیه‌ی دوران جدیدی از درویشی است. به قول امروزی‌ها مانیفست می‌گویند. اکنون هم هنوز فرمایشات ایشان را باید شنید و اجرا کرد. این قسمت راجع به خدمت است. چون یکی از تعهداتی که در جهت فقری اخذ می‌شود، خدمت است؛ خدمت به بندگان خدا که در درجه‌ی اوّل مؤمنین و فقرا، و در درجه‌ی دوّم شیعیان و هموطنان، و درجه‌ی سوّم مسلمین و بعد تمام بندگان خدا است که مفضلاً حتّی جزئیات را هم ذکر فرموده‌اند.

فرموده‌اند سعایت مؤمن بسیار زشت است، حتّی فرمودند اگر بدی‌ای از مؤمن ببیند، همانطور که خداوند ستّار العیوب است او هم باید ستّار العیوب باشد. به این معنی که این زشتی را برای سبک کردن او آشکار نکند، اِلّا اینکه در صورتی که آشکار بکند ممکن است مفید به حال برادر مؤمنش باشد. در این صورت نفس خیرخواهی، او را به این سعایت و آشکار کردن و ادار می‌کند. و اِلّا خودبه‌خود از سعایت مؤمن باید دوری جست و به‌خصوص این سعایت نزد بزرگان بردن حُسنی ندارد مگر به همان دلیلی که گفتیم، به جهت اصلاح طرف و به جهت احیاناً

اصلاح ذات‌البین. ولی در این صورت هم باید فقط و فقط اکتفا کند به همان هدفی که دارد.

مسأله‌ی دیگری که در مورد خدمت باید رعایت کرد این است که چون مؤمنین باید جمع بین جذب و سلوک را در حدّ اعلا داشته باشند، حالات معنوی و فقریشان فقط برای خودشان است و حتّی‌المقدور باید آن را نگهدارند. ولی در زندگی معمولی چون همه با هم زندگی می‌کنند، همه با هم معاملاتی دارند، ارتباطاتی دارند، که این ارتباطات بر حسب قواعد اجتماعی حل می‌شود، برای اینکه مبادا بعداً در معامله‌ای که می‌کنند با برادر مؤمنشان اختلافی پیدا کنند و نگرانی ایجاد شود، از اوّل باید احتیاط فراوانی بکنند به این معنی که در معاملات و مراودات مالی که بین خودشان هست محکم‌کاری زیادی بکنند و مثل دو نفر غریبه، دو نفری که اصلاً با هم ارتباط معنوی ندارند، باشند و ارتباط معنویشان را برای حفظ احترام آن کنار بگذارند و بعد به زندگی دنیوی بپردازند.

*و با مؤمن معامله‌ای که احتمال اختلاف در آن می‌رود ننماید تا به افسردگی نکشاند و در دوستی رخنه نیفتد مگر آنکه بیگانه‌وار با دقت محکم‌کاری کند و گذشت آخر را هم از اوّل تن در دهد که مثلی است در میان توده ولی حکیمانه که «وصلت با خویش و معامله با بیگانه». و اذیت و صدمه و زیان رسانیدن و پست شمردن و*

سرزنش و تمسخر نمودن مؤمن زیان دنیا و آخرت است حتی بی‌اعتنایی در آداب صوری مانند روی از مؤمن برگرداندن و پشت به او کردن یا پای رو به سر مؤمن خوابیدن و مانند آنها تا بشود روا نیست. و داخل شدن در معامله‌ای که مؤمن می‌خواهد بنماید که زیان به او رساند حرام است. و غیبت و عیبجویی مؤمن از گناهان بزرگ و منع سخت از آن رسیده است با آنکه پند دادن مؤمن و دلسوزی و خیرخواهی به شرط گمان تأثیر و عدم توهین خوب است و تهمت زدن از غیبت بدتر است و گمان بد داشتن و نسبت بدی دادن و تجسس در کار مؤمن نمودن و تفتین و افساد بین مؤمنین و نام بد گذاشتن موجب غضب خدا و سلب نعمت‌هاست.<sup>۱</sup>

مجموعه مبحث خدمت را در چند جلسه صحبت کردیم و در واقع کل آن را در یک عبارت می‌شود خلاصه کرد که اگر به آن توجه کنیم تمام قواعدی را که فرموده‌اند و همه مستند به آیات قرآن و اخبار و احادیث است، متوجه می‌شویم. آن عبارت این است: مؤمن بیعتی کرده است و بدین واسطه نور الهی در دلش تابیده، چه کم یا زیاد، چه متوجه باشد یا نباشد، باید از این نور پذیرایی کند یعنی به آن توجه داشته باشد اگر هم نداشته باشد به هرجهت این نور در دل اوست و

احترام دارد. همانطوری که در عالم ظاهر به قرآن احترام می‌گذارید چون کلام خداست، خداوند فرموده دل مؤمن جای من است، دل مؤمن جای جایگاه خداست، بنابراین وقتی بیندیشید که خداوند در دل مؤمن جای دارد، همه‌ی احترامات را در حق او رعایت می‌کنید. معذک هم در آیات قرآن و هم در اینجا دستوراتی ذکر شده است. اول راجع به معامله است.

معاملاتی که بطور کلی و در هر موردی با هم می‌کنند باید رعایت و محکم‌کاری بکنند. همین ضرب‌المثل عامیانه‌ای که «وصلت با خویش، معامله با بیگانه» یعنی بیگانه‌وار تمام مقرراتی که بین آنهاست رعایت شود. مفصل‌ترین آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ، ای مؤمنین وقتی معامله‌ای می‌کنید که بعداً دینی ایجاد می‌شود، آن را بنویسید؛ فَاكْتُبُوهُ. البته مفسّرین فَاكْتُبُوهُ (بنویسید) را حمل بر استحباب می‌کنند و می‌گویند واجب نیست. ولی مرحوم حضرت صالح‌علیشاه هم با توجه به تفسیر، این استحباب را آنقدر مؤکد می‌دانستند که خودشان جزئی‌ترین حسابی که داشتند خیلی خوب و دقیق می‌نوشتند، حتی از فرزندان‌شان رسید می‌گرفتند. البته من از دنباله‌ی این آیه استنباط می‌کنم که اصلاً می‌شود گفت این حکم واجب است. دنباله‌ی آیه

می فرماید: **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُوهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا**، می فرماید: مگر اینکه به اصطلاح معاملات امروز، چیزی را بین خودتان معامله و رد و بدل می کنید که همان وقت کالایی می دهید، پولی می گیرید؛ در این صورت اشکالی ندارد که ننویسید. وقتی اینجا اشکالی ندارد که ننویسید یعنی سایر جاها اشکال دارد. این بحث در علم اصول است که وقتی در آیه می گوید **إِذَا تَدَانَيْتُمْ بَدَيْنِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ، فَاكْتُبُوهُ** امر است؛ یعنی بنویسید. فقها می گویند امر بطور معمولی به منزله‌ی وجوب است. وقتی می گویند این کار را انجام بدهید، مثلاً **أَقِمُوا الصَّلَاةَ**، نماز را بر پای دارید، یعنی نماز واجب است. در این مورد هم می گویند مستحب است ولی حتی اگر استنباط وجوب هم از آن بکنند زیاد دور از عبارت نیست و به هر جهت مستحبی است که نزدیک به وجوب می شود و علی القاعده در آخر این آیه هم می گوید اگر چنین و چنان شد **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ**، بر شما حرجی و گناهی نیست؛ یعنی در غیر این صورت اگر ننویسید گناه است.

گفته شده اگر کسی از یک دستور الهی اطاعت نکرده باشد و بعد از همان جهت دچار گرفتاری بشود دعایش در آن مورد قبول نمی شود، مثل اینکه به کسی پول بدهید و هیچ نوشته‌ای نداشته باشید، هیچ کاری نکنید و بعداً او منکر بشود، حال هر چه شما دعا کنید که

خدایا چنین و چنان کن، خداوند قبول نمی‌کند و می‌گوید من که گفتم: بنویس (فَاکْتُبْهُ)، تو گوش ندادی. البته، مجازات آن کسی که خطا کرده از بین نمی‌رود ولی این دعا بی‌اثر می‌شود.

بنابر این تفسیر هر معامله‌ای، قراردادی، شرکتی که انجام می‌دهید باید بیگانه‌وار آن را نوشت. یعنی تمام مقرراتی که بین طرفین مقرر است باید بنویسند، مگر آنکه شخص برای گذشت آماده باشد. اگر احیاناً با کسی معامله کرده و به موقع نمی‌تواند کاری بکند یا وضع مالی شریکش خراب شده در این صورت از اول معامله در دلش آن میزان آمادگی را برای گذشت داشته باشد. یعنی پیش خود بگویید این طرف، تعهدش را در این معامله، این کاری که باید انجام بدهد، انجام نداد، یا دیر انجام داد باید در دلتان حاضر باشید که از او گذشت کنید. این را از اول معامله در نظر بگیرید؛ در واقع مثل یک حق فسخ معنوی اخلاقی آن را بدانید. البته اگر به اختلاف هم کشید در آن موقع به طریق اولی بهتر این است که گذشت کنید؛ نه اینکه به کلی از حقتان بگذرید، بلکه شدت عمل برای مؤمن، برای برادران، به کار نبرید.

در قرآن می‌فرماید: وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>، وقتی بدهکار شما، طرف شما، برایش مشکل است بدهی‌تان را بدهد یا معامله‌ای که کرده در موعد

مقرر به انجام برساند - مثلاً معامله‌ای که می‌کنید مواد اولیه‌ای که او باید بگیرد و درست کند خیلی گران شده و تهیه‌اش مشکل است - به او مهلت بدهید تا وقتی که آسانی و میسر برایش فراهم بشود. این برای شما بهتر است و اگر اصلاً از او گذشت کنید این کار برایتان بهتر است؛ **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**، اگر بفهمید. البته اینجا واجب نیست ولی یک دستور اخلاقی بزرگی در این مورد هست.

در ادامه بعضی دیگر از موارد خدمت را فرموده‌اند. خدمت که ما دستور انجام آن را داریم، یکی از شروط بیعت است. باید به مؤمنین خدمت کرد ولی خدمت اصولاً بدون احترام ذهنی نمی‌شود؛ یعنی کسی که به دیگری اعتماد دارد و احترام به او می‌گذارد، خودبه‌خود خدمت به او می‌کند و الا اگر غیر از این باشد خدمت قدری جنبه‌ی ریا یا تملق خواهد داشت. خدمت باید از دل برآید. به این جهت و به این دلیل باید احترام مؤمن را داشت به واسطه‌ی آن ایمانی که در دل او هست، امانتی که خداوند به او سپرده است و در دل مؤمن جای دارد، برای آن ایمان و احترام به آن باید تمام جهاتی که نشان‌دهنده‌ی احترام است رعایت کنند. مثلاً اینکه در مجالس گفته شده کج نشینید، برای اینکه اگر بخواهید به یک مؤمن احترام بگذارید، اگر کج بنشینید، به مؤمن پشت سرتان توهین کرده‌اید. حتی در موقع خواب تا بتوان نباید پای انسان رو به مؤمن دیگری باشد و اصولاً این قبیل احترامات را باید



رعایت کرد.

بعد می‌فرماید به مؤمن نباید اذیت و صدمه رسانید، مؤمن به اعتبار ایمانی که در دلش است احترامی دارد و نباید مؤمن را خوار شمرد. حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند اگر کسی مؤمنی را خوار بشمرد و با او برخورد بد و توهین‌آمیز داشته باشد، خداوند او را در دنیا و آخرت زبون و خوار می‌کند. زیان و آزار رساندن نسبت به همه بد است؛ به‌خصوص نسبت به مؤمن. آیه قرآن می‌فرماید: **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا**، کسانی که به مؤمنین آزار برسانند و....

یکی از انواع آزار و ضرر رسانیدن بدون دلیل، دخالت در معاملات مؤمن است. یعنی مثلاً مؤمنی دارد با دیگری معامله می‌کند قراردادش هم در حال انجام است، کسی دخالت کند و بگوید که این را نخر یا به او بگوید نفروش یا بگوید من خودم بیشتر می‌خرم، در فقه می‌گویند این عمل مکروه است. به‌هرجهت، هر گونه زیان رساندن به مؤمن، صدمه دارد و البته غیر از جنبه مسئولیت حقوقی و مسئولیت دنیایی که دارد و می‌تواند زیانش را مطالبه کند، مسئولیت معنوی هم دارد. و از نظر عرفانی هم این کار یعنی رقابت در کار مؤمنی و جلوی آن را گرفتن، نادرست است. البته این غیر از مناقصه و مزایده‌هایی

است که می‌گذارند. دخالت در کار، یعنی وقتی مؤمنی معامله‌ای می‌کند، برای اینکه خودش سودی ببرد جلوی او می‌ایستد و معامله را انجام می‌دهد. در واقع این توهینی هم هست. از لحاظ عرفانی و فقری، فرموده‌اند این کار حرام است. فقها هم این کار را درست نمی‌دانند. ولی خود معامله درست است. خود آن معامله حرام نیست، این عملی که انجام داده حرام است.

بعد راجع به برخوردها می‌فرماید که مؤمنین را مسخره نکنید، طنز و گوشه و کنایه به او نزنید. قرآن می‌فرماید: هیچکدامتان دیگری را مسخره نکند چه بسا آن شخص از شما بهتر باشد. با اینکه آیه خطابش عام به زن و مرد است، معذک اضافه‌تر فرموده: *وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ*<sup>۱</sup>، هیچ زنی هم زن دیگری را مسخره نکند. چه بسا آن زن از او بهتر باشد. شاید به اعتبار اینکه معمولاً زن‌ها بیشتر این کار را می‌کردند یا می‌کنند، تکرار کرده و تأیید فرموده: *وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ*، بین خودتان هم سخن چینی نکنید. برای یکدیگر لقب بد نگذارید، برای اینکه خودش یک فسق تلقی می‌شود. این است که به کسانی که لقب‌های بد می‌دهند، می‌فرماید برای مسخره به کسی لقب ندهید. *وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ*، چه بد است این نامگذاری، چه فسق بدی است! در آیه بعدی می‌فرماید: از گمان زیاد و گمان بد بپرهیزید و در

آیه دیگری می‌فرماید: **إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِمٌّ**<sup>۱</sup>، چه بسا بعضی از این بدبینی‌ها گناه باشد.

اصولاً باید دل را صاف کنیم تا چنانکه فرموده‌اند «حمل عمل مؤمن بر صحت»، مصداق پیدا کند. یعنی اگر عملی دیدید مثل آن کنید که در تذکرة‌الاولیاء نوشته شده است. کسی آمد خدمت جُنید و اظهار طلب کرد. فرمود برو فلان جا پیش فلان شیخ خدمت او مشرف شو. او وقتی آمد چیزی از دور دید که دلش گرفت و گمان بد برد و نرفت پیش شیخ خودش را معرفی کند، پیش جُنید برگشت. جُنید فرمود: آیا رفتی؟ گفت بله ولی اینطوری دیدم دلم چرکین شد، گمان بد بردم. جنید فرمود: اشتباه کردی، برگرد همان‌جا. او برگشت و از شیخ پرسید. شیخ گفت بله آن که دیدی پهلوی من نشسته بود فرزند من بود، آن نوشابه‌ای هم که دیدی می‌خوردم داروی من بود. آن طالب معذرت‌خواهی کرد. «حمل عمل مؤمن بر صحت» در اینجا یعنی این شخص باید خودش توجه می‌کرد یا می‌پرسید. او اصولاً گمان بد نباید می‌کرد چرا که خود اینطور گمان‌ها، گناه دارد. بدبینی یک امر درونی است و خداوند فرموده است که من به افکار درون شما مجازاتان نمی‌کنم مگر وقتی که ظاهر بشود. از این رو، گمان خوب یا بد تا به عمل نرسیده بطور معمول گناهی ندارد اما گمان بد بردن در بعضی

موارد و اصولاً بعضی گمان‌ها گناه دارد. وقتی ظنّ بد ظهور می‌کند، مثلاً کسی که به دیگری بدبین است به او بی‌اعتنا می‌شود، مسخره‌اش می‌کند، توهین‌آمیز با او برخورد می‌کند، سلام نمی‌کند یا سلامش را جواب نمی‌دهد یا رویش را برمی‌گرداند. تمام این موارد که به منزله توهین به مؤمن است گناه تلقی می‌شود. توهین به مؤمن به هر نحوی باشد مضرّ است. البتّه بدتر از توهین این است که افترا بزند، تهمت بزند، خبر و نسبت دروغی بدهد. دنباله‌اش می‌فرماید: **وَلَا تَجَسَّسُوا**<sup>۱</sup>، تجسس هم در کار مؤمن نکنید. جاسوسی کردن یعنی اینکه سر بکشید توی خانه‌اش که چه می‌کند یا اگر در مهمان‌خانه‌اش نشسته‌اید، یک لحظه او بیرون می‌رود، بلند شوید ببینید چه خبر است. اینها تجسس‌هایی است که مضرّ می‌باشد.

غیبت هم نکنید. قبلاً هم گفتیم قرآن آن را تشبیه کرده به اینکه برادر مؤمنان مرده است و شما گوشت مردار او را می‌خورید. در فارسی هم چنین مثلی داریم که غیبت کسی، مثل این است که گوشت آن شخص را می‌خورید. البتّه وقتی که ما در دل خودمان توجّه پیدا کردیم و برای کسی که مؤمن است، بر حسب درجاتی که استنباط می‌کنیم حیثیت و احترامی قائل شدیم، تمام این مسائل را خودمان استنباط می‌کنیم. به همین حساب می‌فرمایند عیب‌جویی مؤمن نکنید.

عیب‌جویی و غیبت اگر دروغ باشد چه بسا گناهش خیلی بیشتر و چندین برابر غیبت است؛ در واقع افترا و بهتان می‌شود.

## شرح مواضع تمم<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

...و با اینکه دوری از مؤمن روا نیست. در مواضع تهمت  
ملاحظه نماید نه بطوری که اهانت باشد بلکه مراقب باشد که مبادا در  
خود شخص تأثیر بخشد و چون بیکاری و سربار جامعه بودن و طمع  
داشتن در سلسله نعمت الهی ممنوع و نزد خدا ناپسند است باید  
مؤمنین را غالباً تشویق به کار و همراهی در کار نمود.<sup>۲</sup>

قسمت اول در واقع تفسیر و ترجمه‌ی دستورالعملی است که به  
مؤمنین داده شده و در کتب اسلامی ذکر شده است. اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ  
الْثُّمَمِ، در مواضع‌هایی که تهمت برانگیز است خودتان را قرار ندهید،  
دوری کنید. اصطلاحی در ولایت ما هست که نمی‌دانم در جای  
دیگری هم هست یا نه، می‌گویند: مردم را واجب الغیبه نکن. یعنی اگر  
در یک محفلی باشید که آن محفل، محفل خوبی نیست، ولو خودت  
جزء آن محفل نباشی، دیگران به تو تهمت می‌زنند. یعنی در واقع تو  
کاری کردی که دیگران مجبور به تهمت شدند و حال آنکه تو گناهی  
نداری. این همان ترجمه و تفسیر اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ الْثُّمَمِ است.

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره اول تاریخ ۱۳۷۶/۱۲/۲۱ ه. ش. و دوره دوم  
تاریخ ۱۳۸۷/۹/۲۱ ه. ش.  
۲. پندصالح، صص ۶۲-۶۱.

تُهْم جمع تهمت است، یعنی تهمت‌ها. از مواضع تهم، بیکاری و طمع داشتن به اینکه دیگران به شما کمک بکنند بهره‌یزید که اینها شأن مؤمن را کم می‌کند، سبک می‌کند. به این جهت یکی از شرایطی که حضرت شاه‌نعمت‌الله هم چند قرن پیش در دستورالعملشان فرموده‌اند، این است که سالک بیکار نباید باشد. بیکاری هم غیر از بیکاری عمومی است که امروز اقتصاد دنیا را دربرگرفته ما را هم همینطور. بیکاری یعنی خود شخص، با وجود اینکه کار هست کار نکند و از ممرّ به اصطلاح طمع داشتن به دیگران امرار معاش کند. کار مشروع هم به هیچ وجه عیب نیست، نقص نیست.

این مسأله در قواعد اجتماعی هم هست. مثلاً در مقررات استخدام قضات هم در قدیم بوده و هم حالا مستند به شرع است. قاضی گذشته از آنکه نباید سابقه سوء داشته باشد باید حُسن شهرت هم داشته باشد. فرض بفرمایید اشخاصی با زن‌ها خندانند و با مردها شوخی می‌کنند. این سوء شهرت برای شخص می‌باشد. ممکن است او هیچ گناهی، هم در ظاهر هم در معنا، نداشته ولی سوء شهرت دارد. او از مواضع تهمت احتراز نکرده است. اگر دیدید مؤمنی مثلاً در مجالس شُرب یا مخدرات و مجالس نادرستی است، شما آنجا نروید. ولی در خفا نصیحتش کنید و او را بیرون بکشانید.

به هر جهت همه‌ی این دستورات در همان جمله‌ی اولی که گفتم

خلاصه می‌شود: مؤمن محترم است و قلب مؤمن جای خداوند است. در کل این مبحث یک اصل کلی را در خدمت فرموده‌اند و آن این است که خدمت را به کی باید کرد؟ اولاً تعاون و کمک به گناه نباید کرد. اگر کسی خدای ناکرده می‌خواهد گناهی بکند، کمک کردن به او، در این قسمت خودش گناه است. مثل اینکه کسی می‌خواهد دزدی کند، نردبان خوبی می‌خواهد، اگر این فروشنده بداند که این شخص کارش سرقت است و با این نردبان می‌خواهد برود سرقت کند، نباید به او بفروشد. ولی لازم هم نیست تحقیق کند که برای چه می‌خواهد. وقتی نمی‌داند می‌تواند نردبان را بفروشد. اما اگر دانست و این طرف هم به او گفت، در آن صورت نباید بفروشد.

خدمت به برادران مؤمن در درجه‌ی اول است و درجه‌ی بعدی مسلمین. دشمنان ایمان و اسلام به هرجهت باید از مسیر خدمت ما خارج بشوند، مگر اینکه خدمت را برای ارشاد او انجام دهیم. بالاتر از همه خداوند است که ایمان مؤمن وصل به اوست، امانت اوست. مسلماً باید خدمت به خداوند کرد. خدمت به خداوند اولاً عبادت است بعد هم خدمت به بندگان خداوند است. متأسفانه ما خدایی را می‌خواهیم که به ما خدمت کند، ما نمی‌خواهیم خدایی باشد که ما به او خدمت کنیم، این نقص ما در اعتقاد و عبادت خداوند می‌باشد. کسی به من نوشته بود که من پنج سال است چنین و چنان می‌کنم، هیچ‌طور نشده و این چه



خدای ضعیفی است؟ من چنین خدایی نمی‌خواهم، اگر تا چهل روز دیگر چطور نشود من اصلاً اعتماد به خدا را رها می‌کنم. در زمان حضرت نورعلیشاه ثانی، کسی را در اثر خطاهایی که خودش کرده بود و البته دشمنی با فقر هم کرده بود، بدون دخالت ایشان زندان برده بودند. دو نفر آقایان از مشهد تلگراف زده بودند خدمت آقای نورعلیشاه که اگر این شخص آزاد نشود ما از درویشی کنار می‌رویم، در تلگرافی که در جوابشان فرستادند، فرمودند: آقای فلان و آقای فلان  
گر جمله‌ی کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

باید به این شخص گفت: تو که خدا را انتخاب نکردی، خدا تو را انتخاب کرده، تو که خالق خدا نیستی، خدا خالق توست. البته همین روحیه است که باعث شده در مکاتبی که خداشناس نیستند، می‌گویند خدا مخلوق ذهن ماست، آنچه ما در ذهن داریم همان خداست، خدایی غیر از این نیست.

به هر جهت ما باید توجه کنیم خدمت‌مان چه به بندگان خدا، چه مستقیم به خدا و چه به خودمان، باید با خلوص نیت و اعتقادات صحیح باشد. تملق، چاپلوسی و ریا در آن به کار نرود، مثل همه‌ی عبادات. ان شاء الله خدا این توفیق را به ما بدهد.

شرح تعظیم امر و نهی<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادران من: ایمان زراعتی است که میوه‌ی آن وقت مرگ  
چیده می‌شود و آسایش و بهره‌ی آن بعد از مرگ آشکار شود. این  
زراعت باید به پندار و گفتار و کردار نیک آبیاری شود که نموّ نموده  
تباہ نگردد بلکه شاید پیش از مرگ طبیعی به مرگ اختیاری بهره‌ی  
آن را بردارد. و خداوند نیکی را معین فرموده و پسند خود را دستور  
داده. لازمه‌ی بستگی و ایمان فرمانبرداری است و رضای دوست را  
که دوست بفهمد باید به آن رفتار نماید تا چه رسد که امر و نهی در  
آن باشد که باید در اطاعت بی‌اختیار باشد و چون بر خلاف نفس  
است به کلفت باید و ادار نمود به این جهت تکلیفش نامیدند و باید  
تعظیم امر و نهی نموده و سهل نشمرده و تا بتواند بکوشد.<sup>۲</sup>

مبحثی است از کتاب پندصالح که در آن دستورات عمل‌های  
حضرت صالح علیشاه یا آنچه که درویش باید باشد را ذکر فرموده‌اند که  
برای ما هم لازم‌الاتباع است.

در اینجا ایمان به خداوند و ایمان به مبانی اولیه دین را به

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره اول تاریخ ۱۳۷۶/۱۲/۲۸ ه. ش. و دوره دوم

تاریخ ۱۳۸۷/۹/۲۱ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۶۳-۶۲.

زراعت تشبیه فرموده‌اند. این زراعت چه موقع محصول می‌دهد؟ این محصول که دم مرگ دیده می‌شود چیست؟ فرمایش علی علیه السلام است که به حارث همدانی می‌فرماید:

يَا حَارِثَ هَمْدَانَ مَنْ يَكْتُبُ يَرْبِي  
مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا<sup>۱</sup>

ای حار همدان، ای حارث، کسی که بمیرد مرا می‌بیند؛ چه مؤمن باشد چه منافق. از روبرو می‌بیند. آیا برای مؤمن این بهترین میوه نیست که علی علیه السلام را با چهره‌ی بشاش، با چهره‌ی رضایتمند ملاقات کند؟ هنگامی که میوه به دست آمد، آثارش بعد از آن است یعنی در دوران برزخ که علی علیه السلام به بالینش آمده در همه جا پشتیبان و نگهدار او خواهد بود.

مرگ در لسان عرفا دو نوع است: یکی مرگ طبیعی، مرگ بدن، که مرکب روح را از او می‌گیرند و می‌برند، چون این بدن به منزله مرکب روح ماست. وقتی می‌گوییم: «من»، «ما» یا اسم می‌بریم حسن، حسین، تقی، نقی، این جسم نیست، روح است. برای اینکه جسم مرتب در حال تغییر است، ولی ما حسن را از بچگی حسن می‌گوییم. این روحش است که تغییرپذیر نیست. بدن به منزله مرکب است. این مرکبی است که با آن در دنیا زندگی می‌کنیم. هر وقت گرفته شد

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۰.

به عالم بالا برمی‌گردیم. مؤمن غیر از مرگ طبیعی اگر به درجاتی برسد مرگ اختیاری دارد که فرموده‌اند: *مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا*، قبل از اینکه مرگ طبیعی به سراغتان بیاید بمیرید. از نفس و انانیت و غرور بمیرید تا از آن قفس نجات پیدا کنید. داستانی در مثنوی در این باره است که البته سمبلیک است. تاجری می‌خواست برود هندوستان. یک طوطی داشت که در قفس بود. از زن و بچه و اطرافیانش پرسید که برایتان چه چیز بیاورم؟ هر کسی چیزی گفت. از طوطی پرسید: می‌خواهم بروم هندوستان تو چه می‌خواهی؟ گفت: هندوستان که رفتی به دوستان من سلام برسان بگو این دوستان در قفس اسیر است.

این کجا باشد وفای دوستان

ما در این بند و شما در بوستان

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار

یک صبحی در میان مرغزار

یاد یاران یار را میمون بود

خاصه چون لیلی و این مجنون بود

تاجر رفت هندوستان و در جنگلی به طوطی‌ها این پیام را رساند، یک طوطی غش کرد و مثل مرده زمین افتاد. مرد تاجر خیلی ناراحت شد. وقتی برگشت سوغاتی‌ها را که داد، طوطی پرسید: سوغات

من چه شد؟ گفت حرف تو را گفتم، آن طوطی غش کرد بعد هم افتاد و مُرد. این حرف را که گفت، طوطی قفس هم غش کرد و مُرد. تاجر خیلی ناراحت شد، در قفس را که باز کرد، طوطی مثل اینکه زنده شد از قفس پرید و رفت. سایر مسائش را کاری نداریم. فقط این قسمت که تاجر به طوطی گفت: چه شد؟ طوطی گفت او به من درس داد که اگر می‌خواهی آزاد باشی و از قفس رهایی پیدا کنی، بمیر. من از او یاد گرفتم و این کار را کردم. این برای ما همان مُوْثُوْا قَبْلَ أَنْ تَمُوْثُوْا است، یعنی از انانیت خود بمیریم. نه اینکه بیکار در گوشه‌ای بنشینیم، بلکه در عین فعالیت و کار، همه چیز را از خدا بدانیم. در این صورت در موت اختیاری، آن میوه به نحو دیگری حاصل می‌شود. و آن این است که علی علیه السلام دم مرگ ظاهر می‌شود یا امام زمان که در عالم کبیر ظاهر خواهد شد، در عالم صغیر یعنی در دل هم ظاهر می‌شود. در این حالت تمام دنیا برای انسان کم ارزش می‌شود، شخص کار می‌کند ولی تمام دنیا برایش کم ارزش می‌شود.

ایمان هم درجاتی دارد که از گمان شروع می‌شود تا به یقین می‌رسد که البته یقین، یعنی آخرین درجه‌ی ایمان، مثل مشاهده است. به این ترتیب درجات ایمان را می‌شود مثل درجات علم تقسیم کرد. گفته‌اند: علم‌الیقین، عین‌الیقین، حق‌الیقین. ایمان هم درجات مختلفی دارد، باید مواظب بود. ایمان ثمره‌ای است، محصولی است خیلی

حساس؛ ممکن است زود فساد در آن راه پیدا کند. همیشه باید به خدا پناه برد تا اینکه ایمانش را حفظ کند. این دعا هم که نقل شده است: **اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا**، در واقع عاقبت امر هر کسی لحظه‌ی مرگش است و می‌گوید: خدایا ایمان ما را حفظ کن که در آن لحظه با ایمان از دنیا برویم. درجه‌ی اعلای ایمان یقین است که دیگر هیچ شکّی برایش پیش نمی‌آید و این درجه فقط در موقع مرگ حاصل می‌شود. انسان تا وقتی در دنیا هست، همه‌ی وساوس شیطانی و وساوس خناس، به جانش می‌افتند، چون خداوند به شیطان اجازه داده که می‌تواند این کار را بکند.

البته خداوند خودش ایمان را حفظ می‌کند. آیه‌ی قرآن می‌فرماید: **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ**<sup>۱</sup>، خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کند. منتها باید از خدا خواست. به همین جهت است که لغت یقین بر مرگ هم اطلاق شده و در قرآن کلمه‌ی یقین صریحاً عوض لغت مرگ به کار رفته است.

دنبالش می‌فرماید که این زراعت باید به پندار و گفتار و کردار نیک آبیاری شود که نمو نماید. پندار و گفتار و کردار نیک شعاری است مثل **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که شعار اولیه اسلام است. آن شعار حضرت زرتشت بود که زرتشتی‌ها به آن اعتقاد دارند. البته نه اینکه ما

اعتقاد نداریم، بلکه خیلی قویترش را در آیات قرآن داریم. همه جا از پندار نیک تعریف کردند و ما را از پندار بد و ظنّ بد بر حذر داشتند. إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ<sup>۱</sup>، بعضی از ظنّها و گمانها حتّی فکرش گناه است. در جای دیگر، ظَنُّ الْجَاهِلِيَّةِ<sup>۲</sup> فرموده است. درباره گفتار نیک هم که می فرماید: وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ<sup>۳</sup>، جزو صفات پیغمبر می فرماید: إِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ<sup>۴</sup>، تو خُلُقِ بزرگی داشتی، جای دیگر می فرماید: وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا<sup>۵</sup>، تو اگر نرم بیان نبودی و خشن بودی از دور تو پراکنده می شدند. کردار نیک یعنی عمل صالح. ایمان بدون آن فایده ندارد. آیه قرآن می فرماید: لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا<sup>۶</sup>، آن ایمانی که مقرون به عمل صالح نباشد معتبر نیست. ممکن است یکی ایمان بیاورد و بعد از یک دقیقه سکنه کند، همین که با خلوص نیت ایمان آورده و نیت عمل صالح داشته خداوند قبول می کند، چون امکان عمل نداشته است. ولی اگر کسی امکان انجام کار نیک را داشته باشد و انجام ندهد یا تنبلی کند، این ایمان سست می شود. باید با پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک آن را آبیاری کند. آیه قرآن می فرماید:

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۳. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۵.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۶. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

يُضَعِدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ يَرْفَعُهُ<sup>۱</sup>، منظور از کلام پاک هم نیت است هم ایمان و هم بیان که اگر پاک باشد به سوی خدا می‌رود، اما عمل صالح است که دست شخص را می‌گیرد و به بالا می‌برد. در کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة حضرت جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: عمل صالح باید با نیت خیر و به قصد اطاعت باشد. لازمه‌ی ایمان، ایمان به هر چیزی، این است که ذهنش دنبال این باشد که معبود و معشوقی که دارد چه میل دارد؟ از چه خوشش می‌آید و از چه خوشش نمی‌آید؟ آنچه فکر می‌کند که او دوست دارد، بدون اینکه به او بگویند، خودش هم باید انجام دهد. البته اگر امر و نهی باشد که حتماً به طریق اولی باید انجام دهد. در یک مثال ساده شما مهمان عزیز را برای نهار یا شام دعوت می‌کنید و می‌دانید که این مهمان فلان غذا را دوست دارد، بدون آنکه او چیزی گفته باشد آن غذا را برایش فراهم می‌کنید. به طریق اولی اگر مهمان آمد و گفت فلان کار را بکن باید انجام بدهید. طبیعی است که اگر مهمان برای شما عزیز باشد این کار را انجام می‌دهید. خداوند می‌فرماید: لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ<sup>۲</sup>، خداوند برای بندگانش به کفر رضایت نمی‌دهد. کفر موارد مختلف دارد. خداوند دستورات را داده و رضایتش به انجام آنهاست، حال چه رسد به

---

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. سوره زمر، آیه ۷.



اینکه صریحاً دستور داده باشد، در این صورت مسلماً باید اطاعت آن امر بکنید. امری که خداوند کرده توسط پیغمبر بوده و وحی الهی است. در قرآن راجع به پیغمبر می‌فرماید: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۱ از هوا حرف نمی‌زند؛ یعنی همه حرف‌هایش امر الهی است. جای دیگر می‌فرماید وقتی که پیغمبر امری به مؤمن نمود دیگر او از خودش اختیاری ندارد. وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ ۲، اگر فرمود فلان کار را بکن، دیگر آن شخص نمی‌تواند انجام ندهد، همان کار را باید بکند. این دستوری است که قرآن داده است. گاهی در اجرای اطاعت امر کمی فکر می‌کنیم. قبلاً مثال زدیم که در سوره حمد وقتی می‌گوییم: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۳، یعنی خدایا فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌خواهیم، آیا ما چنین هستیم؟ در اینجا چند تفسیر کرده‌اند که چون فرموده است إِيَّاكَ نَعْبُدُ یعنی حتماً عده‌ای از مؤمنین جزئش هستند، پس ما حرف‌مان بیخود نیست. چون خودمان را هم جزء آنها کردیم، می‌گوییم: إِيَّاكَ نَعْبُدُ. آیا اگر غیر از امر الهی بود جرأت می‌کردیم بگوییم إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، و دروغ به این بزرگی را نزد خداوند بگوییم؟ ولی امر کردند که نماز بخوان و فرمودند سوره حمد را بخوان و در سوره حمد إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

۱. سوره نجم، آیه ۳.  
 ۲. سوره احزاب، آیه ۳۶.  
 ۳. سوره فاتحه، آیه ۵.

را بخوان تا شاید کم کم مشمول این امر شوی.

اما نمازی که ما می خوانیم آیا همان نمازی است که علی علیه السلام می خواند؟ هر دو نماز است. علی علیه السلام تیر به پایشان رفته بود، از پیغمبر پرسیدند چه بکنیم؟ فرمود وقتی که در حال نماز است تیر را بیرون بکشید. وقتی آن کار را کردند اصلاً نفهمید. ولی نماز ما، آیا همینطور است؟ یا وقتی که می فرمایند: *الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ*<sup>۱</sup>، نماز معراج مؤمن است، آیا این نمازی که ما می خوانیم معراج مؤمن است؟ قرآن می فرماید: *إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ*<sup>۲</sup>، نماز از فحشاء و منکر باز می دارد. آیا ما نمازمان اینطوری است و موجب می شود کارهای خطا نکنیم؟ نه! این آن نماز ایده آلی که گفتند نیست. بطور عامیانه یا حتی به عنوان انتقاد می گویند نماز دو رکعت بود که علی علیه السلام خواند. نماز این نیست که ما می خوانیم. ما از بابت اطاعت امر که فرمودند بایست و این حرفها را بگو، خم شو، سجده کن و این حرفها را بگو، اینها را ما باید انجام بدهیم و نه تنها انجام بدهیم بلکه برایش اهمیت قائل شویم. ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که واقعاً نمازمان کمی صحیح باشد. در *مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة*، حضرت جعفر صادق علیه السلام می فرمایند: اگر به قصد اطاعت امر دستور را

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۳۰۳.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

انجام بدهد، ولو عملش منطبق با واقع نباشد، مثلاً نماز را غلط می‌خواند یا به قول بعضی‌ها قرائتش صحیح نیست و می‌گویند نمازش درست نیست (زبان بلال حبشی را بریده بودند، اصلاً نمی‌توانست بگوید حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ، معذک مؤذَن پیغمبر بود) ولی اگر عمل به قصد اطاعت امر باشد و تا حدی که می‌تواند کوشش کند که منطبق با واقع باشد، خداوند قبول می‌کند. به قصد اطاعت امر، در همان نیت نماز است که ما مثلاً می‌گوییم دو رکعت نماز می‌خوانم قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ، یعنی به نیت اطاعت امر خداوند می‌خوانم. اگر آن نیت صادق نباشد، آغشته به ریا و نفاق و دورویی است.

گرچه شاید انجام دادن این دستورات قدری کُلْفَت یعنی سختی داشته باشد، ولی باید انجام داد و به‌همین جهت هم می‌گویند تکلیف ما این است؛ ولو به سختی هم باشد تکلیف را باید انجام بدهیم.

کُلْفَت یعنی زحمت. چون زحمتی است برای نفس که اعمالی انجام دهد. نفس مثل یک اسب سرکش است می‌خواهد ول باشد ولی عمل به این اوامر زحمتی است برای او، لذا اسمش را گذاشتند: تکلیف. می‌گویند نماز پنج‌گانه تکلیف ماست، به اعتبار داشتن آن کُلْفَت. ولی در درجه‌ی عالی ایمان، سالک به جایی می‌رسد که این کُلْفَت را مانند شربت می‌نوشد و از آن لذت می‌برد. ان شاء الله خدا توفیق دهد ما هم این لذات را درک کنیم.

وقتی اطاعت می‌کنیم باید به آن اهمّیت هم بدهیم؛ اهمّیتش این است که مثلاً در نماز احساس کنیم داریم در حضور بزرگی این حرف‌ها را می‌زنیم. خم و راستی که می‌شویم در حضور بزرگی انجام می‌دهیم و قبلاً معنایش را هم بفهمیم، بطوری که وقتی عبارات را می‌خوانیم همان وقت معنا در ذهنمان باشد.

## خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر موالی علیهم‌السلام است به جای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص، و دل خاشع، و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود، و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری، و خرد با پایداری، و گذشت با توانایی، و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد. و هنگام نیکی کردن شادان، و از بدی پشیمان، و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند، و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوة جوید، و آماده و مهبیای مرگ باشد، و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید. حیثش بر شهوت چیره باشد، و گذشتش بر خشم، و دوستی بر کینه، و قناعت بر آز، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند، و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند، و کار امروز به فردا نیاندازد، و در دنیا میانه‌روی کند، و از معصیت خود را نگاه دارد،

زیانش به کسی نرسد، به بدکننده بر خود نیکی کند، و با آن کس که از او بگسلد بیبوندد و محروم کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند، و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی نیاز نبرد، و نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد، و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگرده، تجسس عیوب نکند، و عذر پذیرد، و عیب پوشد، از چاپلوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد، و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد. و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد، و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد، و خود را بزرگ شمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد، و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را بدست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید در اصلاح کوشد، در حکم از درستی

نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده حیا ندرد، در کارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد، حفظ الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد بپرهیزد، یاور ستمزدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند، و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق الزحمه و حق الجعاله که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه روزگار دیده با نیاز از درگاه بی نیاز پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به

آنچه پسند مولی است موفق دارد.

## مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رساله شریفه پندصالح

### قسمت اول

\* شرح مقدمه \* شرح فکر و تحقیق \* شرح دلایل بقای روح و تجرّد نفس و عالم آخرت \* خلاصه صفات مؤمنین.

### قسمت دوم

\* شرح ایمان \* شرح ذکر \* شرح فکر \* خلاصه صفات مؤمنین.

### قسمت سوم

\* شرح انتظار \* شرح صحبت و صلوات \* شرح آداب خدمت \* شرح کتمان سرّ \* خلاصه صفات مؤمنین.

### قسمت چهارم

\* شرح اخلاق \* شرح مراقبه و محاسبه \* شرح یاد مرگ، امل \* شرح توبه و انابه \* شرح حیاء، خوف و رجا \* خلاصه صفات مؤمنین.



## قسمت پنجم

\* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعه، محبت و ترحم \* شرح  
رقت، فراست، غضب و شهوت \* شرح شجاعت، همت، فتوت، غیرت \*  
شرح خشم، کظم غیظ، عفو و احسان \* شرح تهوّر، جبن، کینه، عداوت،  
ظلم، شهوت، عفت، شره و خمود \* شرح توکل، تسلیم و رضا، شکر \*  
شرح احسان والدین، وفا، قناعت \* شرح استغنا، طمع، سخا و حرص \*  
شرح حلال، مکر، خدعه، طغیان، جزع و حسد \* خلاصه صفات  
مؤمنین.

\*\*\*

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا  
مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت  
سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲  
تماس بگیرید.

\*\*\*

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت  
مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.